بیمن توفیق ایزد سخن آفرین خلاق مضامین نو رنگین

نتیجهٔ طبع مهر ضیای عطای گوهر شهسوار عرصهٔ معانی خورشید آسمان سخندانی موسوم بنام گرامی

انشای خانی

حسب فرمایش تاجر با وقار وحید العصر محمد عبد الستار خان والا شان سلمه المنان

در مطبع سعدی آگره جدید باهتمام سید آبرو طبع یافت

M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE7103

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از انشای صحائف ثنای محمدت لله الذی انزل علی عبده الکتاب پس از ادای وظائف
تحیت علی افضل من اوتی الحکمة وفصل الخطاب نموده می آید که هر چند این کمینه بر اسرار صناع
انشا اطلاع نیافته و برابر منشیان فضیلت آشنا بقدم اتباع نشتافته اما چون بقضـ
حکم وقت واقتضای حال رقعه چند در مخاطبه ارباب جاه وجلال و مجاوبه اصحاب فضل وکمال اتف
افتاده بود بمعیار طبع سلیم و ذهن مستقیم بعضی از اجله مخادیم تمام عیار می نمود درین اوراق جمع
وترتیب داده آمد شاید که بدین وسیله بخاطر مقبلی عبور افتد خطور بر ضمیر صاحبدلی سرمایه جمعیت
صفور گردد وفقنا الله تعالی لصدق النیة فی جمیع الامور فهو سبحانه علیم بما فی الصدور رقعه
که بدرویشان مخدومی ارشاد مآبی خواجه عبید الله مد الله سبحانه ظلال ا
نوشته شد هر چند راه ذره بی روشنی رانیست ٭ گو خویش را وجود نهد پیش آفتـ
تا در هوای او نکند عرض حال خویش ٭ از فیض عام او بسر روشنی نتاب ٭ وظائف نیاز و

...ف شوق و دلبستگی بزمین بوسی خادمان آن درگاه و ملازمان آن آستانه که بنیان ...

...ان و منزلگاه رستان است بموقف عرض رسانیده میشود و التماس التفات خاطر فیاض

... دولت دینی و دنیوی و رابطه سعادت صوری و معنوی است سیه روی چه ظاهر است که بیمن نیاز

... بجز ظل عاطفت کریمانه معتکفان آن آستان پناهی نیست و بجز سایه رحمت بارندگان

... میخانه آرامگاهی نه ـ ای خاک درت کعبه ارباب ارادت ٭ گر روی بسوی تو نیارم بکجا آرم

... بیجا بست واپرام شیمه نا آشنایی است سلام الله و تحیاته و رحمته و برکاته علیکم اولا و آخرا

... اخری ـ سقیا لایام مضت مع جیرة ٭ کانت لیالیها بهم افراحا ٭ آها علی تلک الزمان و

... ٭ ایام کنت من اللغوب مراحا ٭ یاد آن روزی که در میخانه منزل داشتم ٭ جام می در دست جانان

... با بل داشتم ٭ قصه کوته کز شمول فیض پیری می فروش ٭ بود حاصل هر تمنا که در دل داشتم

... افتقار عجز و انکسار بموقف عرض رسانیده میشود ملتمس آنکه درماندگان درمانده را بالکلیه

... ش نگردانند و گاه گاهی در اوقات حضور در مجلس شریف بگوشه خاطر منیف بگذرانند

... ای به بزم وصل حاضر غائبان را دستگیر ٭ زانکه دست حاضران از غائبان کوتاه نیست ٭

... و ابرام شرط ادب نیست سلام الله و رحمته و برکاته علیکم اولا و آخرا ـ رقعه اخری ـ

... م علی عالکفی منزل ٭ بجل من فاق کل الانام ٭ سلام علی عالفی کعبة ٭ بطوا فها مأتم

... ابرام ٭ چون تکلف در ابلاغ سلام و تصلف در اظهار شوق در غرام شیوه اهل ناموس

... همه ارباب نام است لاجرم خاطر فاتر در اقدام بر این مرام رخصت نداد مصرع دیوانه

... اندر روش عقل و سیاد ٭ توقع آنکه گاه گاهی از حین زمین بوسی عتبه علیه و تکمیل تحفه

... سلام و التحیة حق نیاز مندی گذرانند و درماندگان درمانده را از گوشه خاطر فرو نگذرانند

... ای منبع شاخسار عنایت که رسیدم ٭ اگر شد فارست گشت وصال ٭ خوش

... پری بلند فراشیت صبا ٭ از حال ما که بسته پریم و شکسته بال ٭ مرادات حاصل و سعادت

... حاصل باد و السلام و الاکرام رقعه اخری التقاکم الله تعالی الی یوم الدین و لا انسا کم الا من المحسنین

المشتاقین چون قلم برداشتم و اندیشه گماشتم که حرفی چند از مقوله مکاتباتی که یاران نویسند و فرستند بنویسیم حکایت خبر شکایت فراموشی خدمتش در دل گذشت و قصه غصه بی التفاتی وی

خاطر نگذشت نه هرگز بنامه فراموشان گمنام را نام می‌برند و نه بر صحیفه خاطر طمعان اخبار مقام میفرستند نمیدانم که موجب چندین تجاهل از مقتضیات طریقه محبت و دوادست یا تحاشی از اضاعت

بضاعت کاغذ و مداد است کی داشتم این گمان که شادم نکنی * کار چو زمانه بر مرادم نکنی * ملتمس یا مفضی

التماس آنکه برخلاف گذشته پیوسته بنوشته این کمینه را مشرف دارند و از احوال ملازمان عتبه علیه حضرت

مخدومی از شادمانی ولایت انتسابی ملاذی ادام الله تعالی ظلال ارشاده علی مفارق المحبین والمریدین آنچه در وقت

گنجد اعلام فرمایند که خاطر شکسته را بآن تسلی حاصل آید * بی دولت آنکه دیده لقایش نگرد * فی قوت آنکه

ره بسوی سپهر دو تای کاش رساند بختی قاصد از وی * تا بگذارد گفت و گوش گذرد * والسلام ثم عودا اخر

سلام الله و رحمته و برکاته علیکم تحیات مبارکات و دعوات طیبات منبعث از کمال اخلاص و غایت اختصاص طالع

شود و بشوق و غرام تقبیل انامل شریفه که اشرف مطالب است تصور فرموده نیاز مندی این کمینه را السائر

عزیزان بتخصیص فلان فلان برسانند و چون این فقیر از آن حقیر تر است که نامش آنحضرت برد و آید یاد از سلک

ملازمان شمرده شود نگویست که سلامی بآنجناب رسان * نیاز ذره مسکین بآفتاب رسان * دلی ز درد و

چشم بدر رسیده من * بخاک مقدم آن شاه کامیاب رسان * دولت دو جهانی سعادت جاودانی بحصول

تحجبت عن ناظری کیف اصطباره * و من شاق ذکراک کیف قراره * هر دیده که روی نگر بجالیست

چون از تو جدا ماند چرا خون نگریست * هر چند که بی تو زیستم حیرانم * زانکس که رخ تو دیده دور از تو بزیست

ازان باز که این بیدست و پا را دولت پابوس شریفه دست داده بعده بدست برد فراق از پا افتاده

همگی همت متوجه آنست که بر وجهی که توان سعیا علی الوجه بل مشیا علی الراس * روی افتقار بخاک

آستان ساند و سر افتخار بآسمان فرساید اما آن کیمیا نیست که در چنگ هر بی سر و پا اند و نشیند و نه توتیای

چشم هر خواب آلوده بیند * آن خاک که سرمه اهل بصیرت هست * خاشاک کحل دیده هر بی بصر شود

ومع هذا رجا بشمول کرم فی انتهاء علی الاطلاق من غیر تقیید بالنعم استحقاقها آنست که شاهراه این

امنیت عنقریب واز قناع عزت و امتناع بگشاید و از وراء تتق غیب علی احسن الوجوه جمال نماید

گر بشاخ صبوری بر آید چه عجب ٭ و محنت دوری بسر آید چه عجب ٭ چون دل که خلاصه وجود انجاست

تن نیز اگر برابر آید چه عجب ٭ اَحَدُکُمْ خُوَاوِی وَهُوَ لَکِنِّی ثُمَّ الَّذِی یُبَشِّرُکُمْ لَوْکَانَ عِنْدَکُمْ اَلْکُلُّ الطیبات

از حد میگذرد ظل عالی بر مفارق ادانی و اعالی ابد الاباد ممدود باد رقعهٔ اخری اظهار شوق و غرام

بتقبیل تراب اقدام خدام سدهٔ سدره مقام قدوهٔ انام ملجاء خواص و عوام مد الله تعالی ظلال جلاله الی یوم القیام

نه حد این فقیر سراپا تقصیر است لاجرم طی آن مقال کرده روی بقبلهٔ تضرع و ابتهال آورده میگوید سه نامه شوق

در ان حضرت بجوان یا مهر بشد زانکه می ترسم بران سمع شریف آید گران ٭ چون سیل بی‌فوج موج

بحر حیات تشنگان حیرات انجاطر بگذران رقعهٔ اخری بعد از عرض نیازمندی و شکستگی و شرح تعلق و دلبستگی

بزمین بوسی عتبهٔ مجلس شریف و موقف منیف خادمان آن آستانه و ملازمان آن دولتخانه عرضداشت آنکه جناب

مخدومی ترک مجاورت کعبهٔ جان و دل کرده بودند و مسافرت در قبلهٔ آب و گل آورده چون قدر نعمت

قرب بعد از زوال دانسته اند و قیمت دولت صحبت را بعد از ارتحال شناخته مضمون این رباعی راست

که عمری بشکیب می ستودم خود را ٭ در شیوهٔ صبر می نمودم خود را ٭ چون هجر آمد کدام صبر و شکیب ٭ الملت لله که آزمودم

خود را ٭ زبان ساخته سبیل هجرت نموده بصوب نجراط در سلک سائر عزیزان عزیمت معاودت فرمودند

نیست گرد این تشویر را باستین کرم از چهرهٔ حال ایشان خواهند افشاند و زنگ این خجالت را بصیقل عنایت از

آئینهٔ ضمیر ایشان خواهند زدود و این گستاخی بنابر فرمودهٔ ایشان واقع شده الا چه یارا که سهمار اکه خشنده مهرا

سفارش بخورشید انور نویسد ٭ همین نعت و قدر اوبس خود را ٭ در انحضرت از ذره کمتر نویسد ٭ حق سبحانه

تعالی نزدیکان را از این بهره و ران محفوظ دارد و دوران را از بهره مندی نزدیکان محظوظ و السلام و الاکرام رقعهٔ اخری

نیاز و دلخستگی و عجز و شکستگی بموقف عرض رسانیده میشود که شوق و غرام بپایهٔ بخادم الکرام زیاده از آنست

که بتقریر زبان و تحریر بنان بیان توان کرد مجمل احوال اینجا آنکه کشتی در گرداب و اصحاب کشتی در غایت

اضطراب است گر بشرط همت عزیزان بود ٭ ممکن که بساحل نجاتی برسد ٭ ظل مکارم بر مفارق اکارم و اعالی

ممدود باد رقعهٔ اخری بعد از عرض نیاز بلسان اختصار و ایجاز معروض خادمان آن آستانه و ملازمان آن دولتخانه آنکه

مولوی کرم نموده بودند و تشریف قدوم شریف ارزانی فرموده باز چنان معلوم شد که سفر
ایشان باجازت نبود و از ان حرکت بسیار پشیمان و شرمنده و پریشان پراگنده‌اند حالا عزم مراجعت
جزم کرده‌اند و در توجه بآن جهت آورده از ین مهجور مستهام بمبالغهٔ تمام توقع اعتذار و دعای استغفار
بسیار بدرسه کرده در گردن بصد خجالت روی عذر بخواهم از جرم او و پیش فضل عام آن شاه کرام
عذر من باشد و فضول السلام ، رقعهٔ اخری ۵ هرچند دلم طنابت بیشتر بند برخاکت خیمه‌اش بید
بازی مجید طنابت بیمرا از انهم بدرد خیمه هم در شکنند نزدیک نمود و دوری نمود که دوران دولت
پابوس نشد و یکدست هما ما چه توانکرد سه فرشته بهت برین بام لاجورد اندود که پیش از روی عاشقان کشیده
دیوار رجا بکرم الهی و فضل نامتناهی آنست که وصال بهذه الامنیة قبل حلول المنیة میسر گردد
میرود شاید در یانده ری تا بزید نیست آنکه درین ره بجای برسد حق سبحانه و تعالی نزدیکان از محنت
مفارقت و دوران بدرد و دوران از دولت مواصلت نزدیکان مسرور والسلام رقعهٔ اخری ۵
ای بی سببی عهد فراموش کرده دگر پیش تو وفا بعهد عیب نکرد گریان ز وفای تو دو صد خسته جگر از صبا
تند مرو باز نگر بر اعتقاد این ضعیف بلطافت مزاج شریف آنست که هر جا باشند از تفرقه عزیزانی
محروم و مهجور مانده اندیشناک خواهند بود که هیچ جا جمعیتی چنانچه باید رو نخواهد نمود چنانچه عزیزان آنجا
ترحم کرده‌اند فقیران اینجا نیز به تشریف قدوم سرافراز گردانند تا آنچه مصلحت وقت باشد مقرر گردد
از مکارم اخلاق ایشان بدیع نمی‌نماید مجاری احوال بر وجهی که متضمن مصالح دینی و دنیوی باشد واقع باد والسلام
والاکرام رقعهٔ اخری ۵ آورد صبا نامهٔ تسکین محنت شد روضهٔ جان تازه ز رشح قلمت ، مخزن جواهر
آن نیم لیک ملکها انداخت درین حلقه کمال کرمت ، بعد از عرض نیاز عرضداشت آنکه داعی را داعیهٔ آن بود
که عنقریب در سلک مبتدیان آن آستان ولایت نشان انتظام یافت قبلة التوجهات ارباب الطلب و العرفان
انتظار یابد اما بواسطه برودت هوا و شدت سرما در توقف افتاد امیدوارست بعنایت حضرت باری عزشانه آنست
که در اوایل بهار این سبزهٔ امید سیدن گیرد و این شکوفهٔ مراد شکفتن پذیرد زیاده ایام شرط ادبست
مرادات دو جهانی حاصل و سعادات جاودانی متواصل باد والسلام والاکرام رقعهٔ اخری حق سبحانه

وتعالی ظل رافت و سایهٔ عاطفت حضرت سلطنت شعار خلافت پناه را بر مفارق عالمیان و
دارا و ارکان دولت را در مستقر عزت توفیق رعیت پروری و همگستری رفیق گرداناد بعده چون
ملاطفهٔ شریف مشتمل بر نوازش رعایا و استمالت عموم برایا و منطوی بر تدارک و تلافی ناپاکان قمع و قلع
بی باکان مسموع جمیع فقیران شکستگان رسیده همه بیکدل و یکزبان دست تضرع و ابتهال بر داشته بدعای
دوام دولت اشتغال نموده و مینمایند برجا و اثق هست و امید صادق که بیمن این نیت و برکت این عزیمت
روز بروز فتحهای تازه و نصرتهای بی اندازه میسر گردد و مرادات دینی و حاجات اخروی بحصول انجامد
حق ز شاهان بغیر عدل نخواست ٭ آسمان و زمین بعدل آراست ٭ سلطنت خیمه ایست بس موزون
کشش بود درستی و عدل ستون ٭ که نباشد ستون خیمه بجای ٭ چون بود خیمهٔ بی ستون برپای ٭ یارب این خیمهٔ
سعادتمند ٭ زین ستون تا بحشر باد بلند ٭ زیاده برام شرط ادب نیست ٭ توفیق رفیق و سعادت زیاد
باد والسلام والاکرام رقعهٔ اخری ثنای شاه جهان ذکر شب نشینان باد ٭ دعای دولت او ورد صبح خیزان
باد ٭ بهر طرف که کشد تیغ بکیسو رچو مهر ٭ سپاه خصم چو انجم ز هم گریزان باد ٭ چون نوازش نامه که از
فتح آن نسیم ظفر میوزید و از نشر آن شمیم نصرت میدمید افتادگان کوی نیاز را از خاک مذلت بر داشت
و کلاه گوشهٔ قدر و منزلت شان باوج عزت و ذروهٔ کرامت بر افراخت روی تضرع و ابتهال بسجدهٔ
شکرگذاری بجا آوردند و زبان حال و لسان مقال بوظائف منت و سپاسداری کشادند و سه شکر خدای که
امید زمانه را صبح طرب بمطلع عز و شرف دمید ٭ هر ناوک دعا که کشادند اهل از ٭ از بازوی نیاز بهدف
رسید ٭ رجا بنفحات لطف الهی و نفحات فضل نامتناهی آنست که دولتخواهان آن حضرت هر روز از شاخسار
فتح غنچهٔ مراد دیگر چهره کشاید و از جویبار ظفر نهال مقصود دیگر سر سبزی نماید ٭ هر طرف همت آن حضرت را سفر خواهد گردید ٭ نصرت و تائید
رفیق سفرش خواهد بود ٭ هر کجا صولت و کوس غزا خواهد کوفت ٭ فتح بر فتح ظفر بر ظفرش خواهد بود ٭ ظل رافت سایهٔ عاطفت ابد الآباد
ممدود باد رقعهٔ اخری ٭ نامهٔ کز جان ستان منشور اقبال منست ٭ مهر و نامه نقش لوح آمال منست ٭ ذره سان جانم هوا داریست آن
خورشید را ٭ یکبیک ذرات عالم شاهد حال منست ٭ چون عنایت نامهٔ همایون یعنی از از دیاد دولت روز افزون نوید خاک نشینان آستان
عجز و نیاز را سرافراز گردانید و کلاه گوشهٔ قدر و منزلت شان باوج عزت و ذروهٔ کرامت رسانید همه بیکدل و یکزبان

که همچنان سه شنبه پارینه دخول درین شهر بولایت برملازمان آنحضرت مبارک و میمون آمد درین چهارشنبه
نیز مبارک و فرخنده و میمون آید به بند گوش زیب النشان قدر تراؤ فراغت ز حکمی که هر فضول
کند باختیار نجم چه حاجت ست آنجا که آفتاب به برج شرف نزول کند حق سبحانه و تعالی و ولی از
ادراک فزون و سعادتی از احاطهٔ انجم و افلاک بیرون کناد والسلام والاکرام رقعهٔ اخری لهٗ آمد مر
برگ گلی و منقاری بر وی خطی از سنبل تر کرده نگار مضمون خطی آن که ای خزان دیده گیاه خوش باش
که از تو یاد کرد ابر بهار در رشحات اقلام و بیان عالیمقام سده سدرهٔ آئین لا زال ملجأ الشفاة الملوک
والسلاطین که سرچشمهٔ حیات لب تشنگان وادی حرمان و سرمایهٔ آبحیات تشنگان بوادی بعد و هجرانست
فی یوم اسعد ساعات باین فقیر حقیر قلیل البضاعت رسید روضهٔ جان از خضرتی تازه و حدیقهٔ جنان نضرتی
بی اندازه بخشید بر حصول این دولت و وصول این سعادت وظائف شکرگذاری و مراسم منت و سپاس
بجا آورده شد و تخفیفا للابرام و تحاشیا عن اطالة الکلام بر دعا اختصار کرده آمد بر قاع جوار ایشان همیشه
سر باد و بر فرق زمانه سایه گستر باد آوازهٔ بندگی و شاهی تا هست ما بندهٔ و شاه بنده پرور بادا
رقعهٔ اخری باسمه سبحانه بنا بر نوزیدن منشور شاهی با برادرش عاکو یا مبارک شاه همشیرهٔ عم
بنده خط آزادی آنها از خداوند عنایت نامهٔ میمون بانواع عنایات مشحون در اشرف ساعات
و اطیب اوقات خاکساران وادی بادیه پیمایان بوادی اشتیاق را سرافراز بأوج عزت افزا و بلند
مرتبت از خاک برداشت با بستی این حقیر فقیر بجزو چون خامه قدم از سر ساخته جواب نامه بود و بلکه بجزو قا
از سر باز نشناخته طریق ملازمت پیمودی اما بواسطهٔ عجز و بی اختیاری و بی قدری و بی اعتباری خود را در معرض
این مقصد بلند و مطلب ارجمند نمیدارد و الاغلبات شوق و نزاع و جذبات العطش والتیاع بر بین نعیم
سپهر مرتبت نه بمرتبه الیست که بحروف مرکبه و عبارات مرتبه شرح توان داد در جا و اثق هست که غیبت
قریب بحبیب عز شانه لطیفه که متضمن این امنیت و مقتضی الفراغت از هجوم شداید اخزان و هموم است
بظهور آورده مشتاقان آرزومند را پیش از این در مضیق دوری و تنگنای مهجوری نگذارد انه علی
قدیر سخن دراز کشید و نوبت باقامت دعا و نیاز انجامید قلق و ملمع اصحاب شقاق و نفاق علی

بر الطریق میسر باد و مآل تمآل ارباب قا و وفاق علی احسن الوجوه مقدر والسلام والاکرام رقعه اخری

بعد از تجدید وظائف محمدت و تمهید قواعد معذرت خامه عنبر افشان به بیان عظیم القدر کبیر الشان

که انامل شریفه بتحریر آن رنج فرموده اند و قلم سو شان زاویه خمول را بسر پنجه قلم باز آورده سعادتی

که بخود بداعی مضاف شد عجب در بابل کز اخلاص صاف شد چه فانی بود بنده در دعاهای اخلاص گنجد

در وفی ریا شد بود خواهشی از شائبه تسلیم شد ورد تا فته از تقدیر و علیم شد تا مخیم جاه و جلال و عسکر عز و اقبال

میگردد و همواره از حضرت واهب العطایا بحکم اسرع الدعاء اجابة دعوة غائب لغائب بار دل حاضر مثل خاطر

ارکان دولت بر رعایت رعایا و برأت ساحت همت از ظلمت ظلم بر برایا که سعادت دینی و دنیوی با کمال آن

منوط است و جمعیت صوری و معنوی بعدم اخلال آن مشروط است میجوید و بسمع اجابت مسموع و بمحل استجابت مشفوع

والسلام والاکرام رقعه اخری بعد از عرض نیاز معروض آنکه چنان معلوم شد که واقعه ولد مولانا فقیه الدین

چنانچه بوده معلوم ایشان نشده عجب حالتیکه نابکاری پریشان روزگاری نماز خفتن بشمشیری برهنه در میان

جمع مسلمانان در آید یکی را فرق بشکافد چنانچه بهلاک انجامد و یکی را سر شکست بیند ازو و یکی زنجه معیوب سازد

زسنگ و چوبی که معاونان وی زده اند حساب انرا خدای تعالی میداند با وجود آن چنین استماع افتاده که گناه

بجانب فقیران هند که ایشان نیز بجانب مخدوم زاده عالمیان تیر انداخته اند خدای تعالی آگاه است که هیچ شخص گروه

نشد هیچکس کمان داشته و نه تیر انداخته فعل شنیع ایشان صادر شده است برای خود مفتری ساخته عجب از

ارباب فراست و کیاست است که امثال این کذب را نیز گوش کنند تفحص نمی نمایند و مستحق سیاست را سیاست

نمیسازند و اگر ایشان را چنان معلوم شد که گناه فقیران است بهر سیاست که دیگر حکم کنند دست اداریم

دوران فلک نشد بکار است هنوز شد با ما در پیچ و شور و غوغاست هنوز شد بی جرم بریخت خون ما

والان شد وین طرفه که جرم از طرف ماست هنوز شد چنان معلوم شد که از طرف امیر شاه حسین شکایت

گونه نوشته اند مردم شهر بسیاری بجانب این فقیر آمده و شده میکنند هرگز هیچکس از وی برین

نقل نکرده و هم درین کسی میگفت که هرگز از هیچ قاضی ندیده ام که معامله ها را بدین راستی

که امیر شاه حسین میرسد غالبا گناه وی همین است که در قضیه ولد مولانا فقیه الدین میل بجانب مکروه و مجرا

که سعی بی رستی تحقیق کنند میسر نشد حق سبحانه و تعالی همگنان را شفقتی و مرحمتی بر مسلمانان روزی کناد والسلام
والاکرام رقعهٔ اخری دعاهایی که بر لب نارسیده ۞ تو بدیع ما تحبنا ها شنیده ۞ تحیاتی که با آیات
روشن ۞ خروج از عهدهٔ جستجوی آن با جستن ۞ هر صباح و مسا همراه شمال و صبا بموقف عرض باریافتگان حریم
جاه و جلال و سعادتمندان معسکر عز و اقبال رسانیده میشود و چون شرح آرزومندی و اخلاص توهم تکلف
در یا عاری نیست و اظهار افتقار و اختصاص جز بر قاعدهٔ ظاهربینان خودنمایی جاری نی لاجرم شدن آن
کرده شد سه نزد یک سلیمان باشد از مور ۞ حدیث شوق و اخلاص از ادب دور ۞ پیش خور که اصل روشنایی است
هوا را آرزوی ذره خودنمایی هست ۞ جز این معنی ندارد از گدائی ۞ که گوید در دل شبها دعائی ۞ والسلام والاکرام رقعهٔ
اخری آسیب صرصر اجل ناگهان رسید ۞ بر نارسیده میوه از شاخسار ملک ۞ یارب مباد سایهٔ سپهر جلال و
جاه ۞ تا الفتح منقطع جو بار ملک ۞ اجر و مثوبت ارباب مصیبت جز بقدر شدت و صعوبت نمی تواند بود و اشد
مصائب و اصعب نوائب مفارقت اولاد است که قرة العیون و ثمرة الفؤاد اند رجا بشمول کرم الهی و عموم نعم نامتناهی
آنست که اجر و مثوبت آنحضرت را درین مصیبت امتداد دولت دو جهانی باشد و ازدیاد سعادت جاودانی
والسلام والاکرام رقعهٔ اخری آمد خبری که میرسد محمل دوست ۞ بر سوختگان بسوخت گویی دل دوست
هرگز نبود آرزوی خسته دلان ۞ زان بیش که نزدیک شود منزل دوست ۞ شوق و غرام مشتاقان تمام
بخاک بوسی سده جاه و جلال و عتبه عز و اقبال آنحضرت نه در آن درجه است که برشحهٔ خامه شرح آن
توان ادا یا بسطی نامه نشر آن توان کرد لاجرم سد آن باب کرده بطریق معهود دولتخواهی و وظائف دعاگویی
قیام می نماید که بر تاجداران شاه جهان سر بادا ۞ بر فرق زمانه سایه گستر بادا ۞ آوازهٔ بندگی و شاهی
تا هست ۞ ما بنده و شاه بنده پرور بادا ۞ چون شاه تفقد بگدائی بکند ۞ و ز لطف نظر بر بی نوائی
بکند ۞ از دست گدای بی نوا ناید هیچ ۞ جز آنکه بصدق دل دعائی بکند ۞ حق سبحانه و تعالی خاطر دولتخواهان
آنحضرت را به رعایت رعایا و شفقت بر عامهٔ برایا زیادت گرداناد و آن را درین جهان سبب امتداد دولت
و در آن جهان جهت ازدیاد سعادت داراد والسلام والاکرام و له مد ظله العالی ای مسلم تو را مسلمانی
کام اسلامیان سلامت تست ۞ سوی تست ارکان اسلام ۞ سپهر پستم نفس رکن نخست ۞ کاش باجانم آن جهان

آنجهان بهشت ٭ که جدائی از تو انجم گفت ٭ داوند کسان مژده که آنجهان جان شد چاره دید آشکارا
ونهان ٭ جانها نثار باید آن مژده دهان ٭ هر جا که گشایند باین مژده دهان ٭ لایزال خاطر دوستخواهان
بفتحهای خیر مشحون باد و بیتهای ایشان باعمال صالح مقرون و عملهای ایشان از محیطات سهو در پا مصون و مامون
چون در عنوان صحیفه همایون تقدم فصل عنوان سوز لطف در مضمون بدعا گویان دولت روزافزون رسید
حسن ادب باوار آن جز باد او وظیفه دعا رخصت نداد لاجرم بدین چند کلمه اختصار افتاد والسلام والاکرام
رقعه اخری ٭ آمد ٭ قاصدی با دو نوازشنامه ٭ سوی درویشان خسر کام بخش و کامیاب ٭
چون سر نمشیه عزت زآسمان قدر و جاه ٭ خاکیان را جز دعاگوئی چه یارا جواب ٭ هر کجا آید سیه باشد
علی رغم حسود ٭ فتح و نصرت همعنان اقبال و دولت همرکاب ٭ زبارگاه خلافت پناه شاه رسید ٭ نوازشی
که شدم عاجز از ادای جواب ٭ چه حد من که نگارم بلوح اندیشه ٭ بجز وظیفه رفع دعا بجا جواب ٭ لایزال
ذوالجلال والافضال همه خاطر اولیای آنحضرت را از نوائب نزول مصون و از زلازل فتن مامون در مقر سلطنت
و جاه مستقر دولت متمکن و انتباه بتقویت قواعد رعیت پروری و تمشیت معدلت گستری مصروف و مشغوف
دارد بالنبی و آله الامجاد والسلام رقعه اخری ٭ شرف نامه آفتاب بلند ٭ سوی ذره بی سر و پا رسید
زتشریف آن مکرمت ذره را ٭ سر فخر بر چرخ والا رسید ٭ چون عنایت نامه همایون مبنی از انداز یاد دولت
روز افزون خاک نشینان آستان عجز و نیاز را سرافراز گردانید و کلاه گوشه قدر و منزلت ایشان را باوج
عزت و ذروه کرامت رسانید همگنان یکدل و یکزبان روی نیاز بر زمین و دست دعا بر آسمان بلند
دعاگوئی و مراسم رضا جوئی قیام نمودند و مینمایند حضرت مهیمن منان بمحض فضل و امتنان اولیای
آنحضرت را حسب الامکان از بیکاره مصون و از مکائد مامون و در مقر دولت مستقر و جاه و حشمت بدارد بالنبی
و آله الامجاد والسلام والاکرام رقعه اخری چه نامه ایست این که گوئی سیم اوفاست ٭ یقین خلعت ابدا
خط اوقات ٭ زناف نافه زاهد و سکاب باشد که روزی چند با و سکاب باشد ٭ الحمد لله والمنه که
باهوای مخالفان موافق بود مرتفع شده اکاذیبی که با مراد مسافان مخالفت مینمود منزع گشت
احوال ایشان از موجبات تفرقه مصون باد و اوقات باسباب جمعیت مقرون النبی الاکرم رقعه اخری

ع خردمند اگر جهان زندان کند * ز طبع خوش آنرا گلستان کند * چو در صحبت نشاط و عافیت دل جمع
وارد از فیض این بهشت گل * برای جهان آرای و ضمیر مشکل کشای پوشیده نخواهد بود که چون نعمت عالم
بتبدیل حرفی نقمت میشود و محبت آن بتغیر لفظ محنت میگردد آزاده و هوشمند حق را باقبال آن دل خوش
می نشاید کرد و بادبار آن خاطر مشوش نباید داشت ع باقبال چرخ هم ازان کار نیست * که اقبال او غیر ادبار
نیست * چو اقبال او رنگ و بار یافت * خوش آنکس کز اقبال او روی تافت * درویشان دریش در تخواهان
نیک اندیش همواره دست نیاز بدعا برداشته اند و تمامی همت و نهمت بران گماشته که عنقریب بعموم
عنایت بی علت مقلب القلوب همه کدورتها مفضی بصدق و صفا شود و یکبار دیگر بست بری از قلت مفرح الکروب
همه خصوصیتها مقتضی محبت و ولا گردد ع خوش آندم که این جنگ و این داوری * شود سر بسر یاری و یاوری
کهن دوستان را باقبال کام * شود تازه عهد وفا والسلام رقعه اخری بعد از عرض نیاز بلسان اختصار
وایجاز معروض آنکه این فقیر میخواهد که خود را پیوسته بر خاطر خطیر بگذراند و همواره در کاغذپاره
جواهر اخلاص را بنظر کیمیا اثر رساند اما چون هر قاصدی راه بدین مقصود نمی تواند برد و هر خاطری این
مطلوب نمی تواند سپرد این معنی خبرگاه گاه صورت نمی بندد و از ستر غیب در پرده ظهور سر پیوند
ترک ارسال قاصد و نامه * شیوه هوشمند آگه نیست * لیک سوی حریم حرمت تو * باد را جا و مرغ را ره نیست
امیدوار چنانست که عنقریب باز سبب عجیب غریب بشانه لطیفه انگیز و که حجاب قاصد و نامه از میان برخیزد و دولت
ادراک ملاقات شریف و استماع مقالات لطیف علی احسن فال و احسن حال میگردد ع وقت آن
آمد که زین تنگی حصار * روی بنمائی عیان خورشیدوار * دیده امید را روشن کنی * تنگنای
عیش را گلشن کنی * مخلصان دوستان را شاد کام * دست بوس سعادت بخشیدت والسلام *
رقعه اخری نه اندم که فتاد اتفاق صحبت * تا بو که گهی کنم بخاطر گذرت * گر مرغ پرد بسوی تو یا
باد وزد * خواهم که دهم بنامه دردسرت * چون قلم برداشتم و اندیشه گماشتم جز اعتذار رقعهای متتابع که در این
چند روز واقع شده معنی در دل نگذشت و سوی بخاطر نگذشت اگرچه این نیز خالی از دغدغه تصدیع
نیست ملاقات شریف را بی شائبه التصدیع ع گر بنالم پیش تو آن ناله درد سر بود *

شکر این نعمت را که تواند کرد و عذر این موهبت را بجا که تواند آورد همان به که از این گستاخی دست
بداریم و بدعای دولت دست برآریم * دستیکه نیاز کرد بدین شمع چه * بالای همه دست زبردستان باد
شمشیر کرم نگار باد تا همه عمر * چون کلکی که این نگار نگارستان اوست * زهی که بواز شوق شهباز طبیعت *
همایان قدسی هوای تدروی * زهی ستاره مطلع خورشید * کز اهل سخن مثل آن نیست مروی بالحق
است که انوار لطیف ذکی از معانی آن طالع و آثار حسن ادا از عبارات آن لامع اگر چنانچه گاهی با تمام آن
پردازند و پرتو اندیشه بتکمیل آن اندازند شک نیست که بیت القصیده نظم ایام و واسطة العقد شهور و اعوام
خواهد بود و حق سبحانه و تعالی از هر چه نباید مصون دارد و هر چه نشاید مامون السلام و الاکرام رقعه اخری رقعه
مشتمل بر قطعه میزان لطافت سنجیده بلکه کاغذ قطعه جوهر سیراب پر پیچیده مفلسان محرور نزدیکان در
سمت وصول یافت سه از غایت تعظیم نشاندند او را * بر حلقه چشم چون نگین در خاتم * جواب آن بلوح خلاص
بجا المه اختصاص مرقوم گشت و بدعای حسن عاقبت و سعادت خاتمت مختوم آمد قرین اجابت باد بالنبی و آله
الامجاد رقعه اخری بعد از عرض نیاز معروض آنکه چون موصل رقعه شریف عزیمت مراجعت نمود این فقیر
خواست که در جواب آن کلمه چند بنویسد هر چند که در خاطر بیفزود از رسوم عادی و تکلیفات رسمی گشت فکر و
سماجت این رباعی بخاطر نگذشت سه کی باشد و کی که از جدائی برهیم * وز تفرقه منی و مائی برهیم * در بحر
فنا و نیستی غرق شویم * از خود بینی و خود نمائی برهیم * حق سبحانه تعالی توفیق کرامت خرق عادت مقتضی
بهر دولت و سعادت رفیق گرداناد و السلام رقعه اخری هبت ریح و جدت اشواقی * اخبرت ... مقاقی
علی آفاقی * از رنج فراق و محنت مشتاقی * حتی که نفس علیه الباقی * هر گاه که قلم [illegible] ملعوبات [illegible]
ورقی بخط شریف نیابم که بارها گفته باشم و نوشته باشم از ملالت خاطر شریف اندیشه کنم و اقتصار اجمال
اختصار پیشه سازم سه هر گه که سخن صحبت آید در وی * مختصر کنم و یا فرو مانم * زبان [illegible] خاطر
عاطرت نشنید گردی * نوشته شده بود که در قبیل ملامت سرات لفرقها واقع است تخصیص جهتی نیست و
جهتها این قضیه شایع ست سه در نوبت حسن آن ابروی [illegible] اند [illegible] گوهر [illegible] جهت [illegible]
و جنوب جهت شمال [illegible] لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا

۲۳

گویان هیچ دیار از بن طایفه دیار نگذارد و دست عار اصحاب فتوحی که حقوق مستمعیان گذارد بار اما
روزگار معیان برآرد و این هر دو مفقود است و از جمله محالات معدود در وصیت آنکه بدید محفوظ گفتار حال
کما شتگان ابد و معامله درویشان بالکلیه با ایشان نگذارند که برگفتن بیهوده جاه و جلال رسوم لعند زنر هنر و دبوم
لتنا تقا ب لعیب لتقیب لیلا تلا م تلوم تلوم کارها نیتی در نحو بر مجازی صدق وصواب جاری باد و اسوی
صوری سنو و ربطا و خیر و صواب اسار و السلام رقعه اخری است صفا خاطر بی نیتی من آن بینه تواند جگر رخبی
سوزی که من روبرو نشینی در هجر کسی خون بی خود دبینی هر لحظه دیده لم خون بیزد تا گوهر فراک لطف انگیز
رین نامه قاصد از میان خیزد بیواسطه در درمن وصل آویزد اگر نه نامه و صحیفه گرامی مصدت نثار نثرات تبیلیم
لعنتی کرم آنقبله اقبال کعبه امانی و آمال باشد در هر چند از ایام دوری او قات مهجوری گلبن امید از شمیم نازه
غنچه مقصود مهجور انز اشگفاند سه یک گلبن امید بصد نفس و دید یک غنچه مقصود بصد سال شنید ربی طی نامه از انبار
شکراین بکر است و ند زبان ضاسه التوانانی عذر این هبت را جرم در اداآن شرح نمود بر دعا اختصار نمود از انبار
روضه جاه و جلال و لتخوانان شحات التی تازه باد و درجات ترقیات آن تازگی بی اندازه والسلام الاکرام قطعه
بعد از رفع نیاز مرفوع آنکه چون از رشحات سحاب فضل و افضال آنجناب سیادت شاد است تند اصحاب ایشان
گم شده بلسان لطیف تشوق سحر تشنه که کنند آب بیابان گم نشان گم شده خویشتن همی جویند اگر مرا
اشفاق و مکارم اخلاق کار فرموده دران باب اهتمام فرمایند حاکمند الا نزال مجلس شریف مجمع نقا و مرجع فقرا
باد والسلام رقعه اخری سر بر کنار و جلد و در از یار و مهجور از دیار دارم از اشک جگر گون جله خون در کنار
چون سواد و بیدارم در یا کند بغداد را سیل چشم اشکبارم گر شود با دجله یار دعا بعز اجابت قرین از
مشهد مقدسه مهد یقین و مسلک لتبرک استجابت همراه از مزارات متبرکه اولیا را الله تحفه مجلس شریف
موقوف مینمود و شوق و نزاع و تحنن و التیاع بدریافت سعادت ملاقات کرا خرسطیار در جل اوست
بیش از آن است که با مداد خامه بان آ در وا عداد نامه منحصر گردد از عهده ادای آن تقصیر ان نموده و لاجرم عنان بیان
از ان صوب معطوف داشته معروض میگردد که لعون عنایت بینهایت حضرت عزت علت و عزت احوال فقرا که
که رفقا سفر و جلسا حضر در نهج سلامت منهج استقامت گذرانست از شر غدغه و نگرانی که موجب تعب باشد و پریشانی

چرخ را خلاصی نیست ٭ از چنین شست دام بی آرام ٭ کلکت که بکام دوستان کام نهاد ٭ بر عرصهٔ صبح

طرهٔ شام نهاد ٭ نی نی که زجعد حور بر صفحهٔ نور ٭ مرغان اولی اجنحه را دام نهاد ٭ مکتوب عذب که مبنی بر قواعد

اخلاص محبت و منبی از شوائب اختصاص مودت فی ایمن حال اکرم ساعات بدین قلیل البضاعت رسید سطر

بسطرش از موجب حرمت و تعظیم بر حرفی بطرفی از مراسم عبودیت و تسلیم مقابل گشت و چون تکلف در

مراسلات آداب ایشان و نشاء دیرین سنت شیوهٔ شکستگان و فقیران از آن اعراض نموده میگوید

خدایا رب است که تا میتوانی ٭ به نیک و بد خلق نیکی رسانی ٭ والسلام رقعهٔ اخری از لطف تو یابد

لعل قبا ٭ شد قطره زن از سر و ماه قفا ٭ آورده گهرهای گرانمایه بجا ٭ از لجهٔ بحر و بحیی جود و عطا

چون قاصد خیال مستغنی از القاب و تصدیع اطناب در معرض جواب مبغی بود بدین چند کلمه اختصار

افتاد آمال امانی دو جهانی میسر باد رقعهٔ اخری ٭ رفتی تو و از دولت دیدار تو دور ٭ هم دیده

نور ماند و هم دل ز سرور ٭ خوش آنکه شود ز دور ایام و شهور ٭ این غیبت ما بدل به تشریف حضور ٭ بعده

مرفوع آنکه بسبب توفیقی منفضی بغفلت از مقصود حقیقی اغلب اوقات این فقیر بیهوده گذشت و اکثر

انفاس بجا لا یعنی مصروف گشت و از آن جمله آنست که درین چندگاه قریب چند نامه نوشته و چند اضبوطه

بگمان آنکه بر طریق گلستانست ترتیب یافته و چون در بیع الا خدمت خواجه عاقبت محمود عازم آنجانب بود

در صحبت و فرستاده شده که بطفیل او بعین رضا ملحوظ گردد و از حسن اصغا محفوظ توفیق رفیق باد سعادت

زیادت والسلام رقعهٔ اخری لا زال مجدا لکبیر مجدا فی اعانت الفقراء بعد از رفع تحیت و تسلیم مقرون

بلوازم توقیر و تعظیم مرفوع آنکه سمع افتاده که اندک عارضه ببدن شریف عارض گشته بود و بحمد الله بخیر

بخیر گذشت میباید که شکرانه آنرا اکثر اوقات بی شائبه غرض بی مطالبه عوض بکارسازی مظلومان و مهم

پرداز مهموران گذرانند و آنرا وسیله حصول نجات دینی و دنیوی و واسطهٔ علو درجات صوری و معنوی دانند

شعر بده برگ گل تخم نکوئی کاری ٭ تا نام برآید به نیکوکاری ٭ والسلام رقعهٔ اخری سقیتم بهبت الله من

تحیة و اقتدی فی الحنتاء نیران و حجة و گر منا بان الهدی الینا ٭ کتابا حسن و فی عز و تحیة اضعاف الطافی

که فراموشان آن بلا و کرده اند و از خاطر رفتگان اختلاط آورده و طائفه دعا گوئی و مراسم رضا جوئی مود

بیگر و تحاشیا عن الاطناب فی الکلام المفضی الی الملال ای الابرام بر دعا اقتصار می نماید حق سبحانه
همگنان را از هر چه نباید نگاه دارد و از هر چه نشاید در پناه والسلام رقعهٔ اخری سه آنکه پناه اهل ارادت
کردند بیچاره نواز و چاره سازت کردند سپاس سر بخاکساران زنهار شکرانه آنکه سر فرازت کردند
ارتفاع پایهٔ مرتبه عز و جاه در سایهٔ پادشاه دین پناه پیرایهٔ استکساب دولت ابدی سرمایهٔ استحصال سعادت
سرمدیست خردمند آنست که آن پیرایه را معطل ندارد و این سرمایه را مهمل نگذارد و بآن در دستگیری
از پا افتادگان جنبش نماید و باین در پایمردی سر رشته از دست دادگان کوشش فرماید سپاس و حاجت
امیدواران بکه فردا مایهٔ امیدت اینست نشان در سینه مهر سینه ریشان بکه تخم دولت جاویدت
اینست همگنان را ایزد تعالی بر مرضی خود مصبوب دارد و از مساخط خود نفور والسلام رقعهٔ اخری سه
اوحی و انهی قصة البعد و النوی الی المجلس المحفوف بالمجد و العلی استماع افتاد که جزوی مرض
واقع بوده و بزودی صحتی کلی رو نموده المنة لله ولی الاحسان سه خبر ضعف و مژدهٔ صحت
گر نه مصحوب یکدگر بودی بیخبر ماندگان هجران را زان خبر جان و دل بغم سودی
حق سبحانه تعالی همگنان را از عارضه امراض صوری و معنوی مصئون دارد و از غائله آفات دینی
و دنیوی مامون السلام والاکرام رقعهٔ اخری سه لا زال الصلوات عماد الدین و کان الصوم جنة
لاهل الصدق و الیقین ساعات بطاعات مقرون باد و اوقات بخیرات و مبرات مشحون سه
گفتم که کنم بیان دعا حرفی چند بر عادت اهل رسم باهم پیوند دل گفت که ابرام نه شرط ادبست
بس کن که همین دعا بسندست بسند والسلام رقعهٔ اخری سه لا زالت الافلاک محل کرامتکم
و النجوم فی اصابة سهم سعادتکم جائزة گفتم که جواب نامه جان پیوند بر لوح بیان قلم زنم حرفی چند
دل گفت که از تکلف عادت و رسم بگذر که همین دعا بسندست بسند خاطر شریف از تقلید مطلوبات
مجازی مطلق باد و اوقات عزیز باستغراق در مقصود حقیقی مستغرق سه چون یافت بجان نشان دو
کلکت پیوند زان خط مسلسل خرد افتاد به بند گفتم که جواب آن نویسم دل گفت بس کن که همین
دعا بسندست بسند سلام الله تعالی و رحمته و برکاته علیکم سه آفتاب از بام عزت چو سما

ذره را پایه قدر شرف عالی بتشریف خطاب و در جواب آن خطاب ارزنده عقل خورده بین

هیچ نشاید صواب الاتقاعد از جواب اسباب دولت جهانی مقرون بموجبات سعادات جاودانی

سیبار بالنبی و آله الامجاد رقعه اخرجی لعالی جناب نقابت قباب ایالت ایاب مخدومی اعظمی

الملکی اکرمی الذی یقصر البیان من ان یحیط الغایة بل الالقاب سطر رقعه دون سدتا به مدالله تعالی ظلال

افضاله علیا بالدنیا والدین مغیثا للاسلام والمسلمین دعاها که بر لب نارسیده نوید فاستجبنا لها

شنیده تحیاتی که بیان بهمت روشن خروج از عهده جیئوا باحسن مبلغ وجودی میگردد و بعده

معروض آنکه چون مجاری احوال اینجانبی بحمد الله المفضل الجواد مستدعی اقامت مراسم شکر و سپاس بود

از بهت وظایف احماد ست اعیان ملک و ملت و ارکان دین و دولت علی الدوام والاتمام

در مقام ترصد و انتظار نه کنزاوج جاه و دولت خون خور آسمان وی نجهای

بطلعت فرخ خراسان آرایند رجا بمراسم اشفاق و مکارم اخلاص و اکارم عادات واثق ست که

ما سعی این مقصد و انجاح این مراد بر اهالی این بلاد تفضل خواهند نمود و منت خواهند نهاد ظل عالی بر

الایام واللیالی بر مفارق اکارم و اعالی ممدود باد **مکتوب سلطنت شعاری حسن بیگ**

لقد هبطت ورقات ذات تحجر الی فقر اهل الفقر من قصر قیصر صحیفته تجنح علقت بجناحها بتفضل

واعتنا بموقر نتیجات اقلام دبیران عالی مقام سده سدره آیین و عتبه سپهر تمکین پادشاه جهان پناه شهریار

معدلت شعار سلطان الغزاة والمجاهدین قهرمان الطغاة والمعاندین لازالت رایات نصرته منصوبة

فوق السماء وآیات دولته مکتوبة علی لوح البقاء معز دین حسن بن علی بن عثمان گرد دست منتظم

ابر رحمت و غزا چه گفت باد آیا باد از وی بجای سموم وزد در ریگ بیابان نسیم روح افزا گهی پایی آردی

غزا برکات براهل کفر شود صورت غزایش غزا از طرق طاعت او هیچ صاحب نفس نتافت سر

مداوش بتیغ تیز سزا جهان حادثه گو باش بر امان خرم ببست راه رحم سپهر حادثه زا بعهد معدلتش

بست ظالم کشیاز خبر آمد بالجزا از آن خبر جزا منتظر خلاص حرامیان بیت الله از توهم در ازدیاد

خراسان و دراز راه و بینی از توجه عساکر عالم گیر جهان ستان انهزمت غزا از کفار نواحی گرجستان

رکن اسلام و حج جمهور خواص و عوام است بسته شود و قیام بوظائف طواف سدره مقام آن
زبده کرام که عمدهٔ اکابر انام و مفاخر ایام است منوره آید سه از حج بود و بمجرد وصل آن توقع نا کرده فرا
بالتو خود از حج چه متمتع ؛ امیدوارم که بعموم کرم و شمول نعم حضرت باری عز شانه آنست که حصول این امل قبل
قضاء الاجل میسر شود و وصول بهذا الامنیة قبل حلول المنیة رو نماید پیش از آنم که اجل حبیب … بدرد
دارم امید که دامان مواصلت گیرم ؛ هرچند ذره حقیر از آن نازکتر است که زبان بمجاملهٔ آفتاب گشاید و مور ضعیف چه
از آن خاکتر که با سلیمان در معرض سوال و جواب درآید اما چون ابتدا این معامله والتماس این مقاصد از آنجناب بود
رجا واثق است و امید صادق که این جرأت منتفی بفراغت نشود و این گستاخی منتهی بکشیدگی نگردد و سهو مرا …
تو گستاخ سازد ؛ که کلک من این طرز سخن طراز ادب ؛ وگرنه چون من ذره را چه یارا ؛ که با قرص خور رهره مهر بازد
چون مخدرات معانی شوق و غرام را که محجله نشینان خاطر ستهام اند در رو و موی از روپوش مرقع صحو کاغذ
و گیسو بند عنبر ارقام کتابی جلوه نمایش یافت مشام سخن بدان انجامید که ساق اختتام شان از خلخال … ابیات
مال است آرایش پرده تا نهد دست قضا از پرچم رایات ملک ؛ شاهد اقبال ابر چهره زلف مشکفام ؛
باد پرواز همای همت برتر از آن ؛ گر شکنج زلف آن شاهد فتد در بند دام ؛ بالک باد از لف … سبب … بی بر
بی غبار جانب مقصود کلی والسلام رقعهٔ خیر … سه یا کتابی اذا وصلت الیهم فحقق الوداد وقبل … ؛ واذا …
ثم فواد ؛ قل لهم علی العکوف لدیهم ؛ چون تخلف از مقتضا انا ذا التقیا … بر ادبلی التکلف سیمه منقبتان …
و شیوهٔ مقتفیان آثار مصطفوی نیست لاجرم تحلیتی بی دعوی سخنوری و مشمولیتی بی رعونت مدح گستری لابل … دعای
که منبود به سعی مصفا ؛ بحجب بایل کز اخلاص صاف ؛ چو … بود بنده در دعا ؛ نا اخلاص نخیزد در دلی ریا بود
نیست حسنی از نشو … سلیم ؛ در وتافته از قدیر علیم ؛ نثار ساخت جاه و جلال و عرصه عزت اقبال و دولتمندی که
بر هر چه عقل و در اندیشه از شمائل صوری و معنوی و فضائل دینی و دنیوی که بنای ثنا مدحت گذاران اساس محمدت
شعاران بر آنست اندیشه میگمارد همه جمیله عوارف جزیله آن حضرت اضعاف آن در اطراف اکناف جهان چون
انتشار یافته است و سمت اشتهار گرفته لاجرم آنرا از قبیل توضیح واضحات دانسته و از مقوله تبیین مبینات انگاشته
بلسان اعتذار و زبان عجز و انکسار میگوید که چگونیم در اوصاف صاحب که مدحش بود اقل …

نوادی آشتیاق صوت ورود دل غمدیده اصغای آن شرب صبا بصفو مسرت وانی رسانیده جان

ستم رسیده اندو بشتابان شود عذب ازمرارت عذاب هجر مخالف و منافر ها نیده فقبلها نم

قابلها بصحیف الاعلی بالایجاز پرکانت نگاشت لفظاً بلفظ و جاریت نگار شت تحرفاً بحرف از

مضمون آنچنان مفهوم شد که حکایتی که این فقیر گاه گاه بسبیل تنی بر زبان گذرانیده بود بسامع

بعضی از مخادیم رسانیده در مجلس سامی لازال سامیا مذکور شده و باستماع آن بازگشته لاجرم تا کید التماس

تحبت و الاعتقاد بل الفیادًا لامر الوجب الا تقیاد با وجود قلت بضاعت و عدم استطاعت تفرق بال

و تشتت احوال فقدان جمعیت اسباب و جدان اسباب تفرقه از هر باب بمجالة الوقت را در رفع چند ام

آورده چون بسبیل فرع رسالیشان بر نیزه که مرده از هر گوشه توشه و از هر خرمنی خوشه بهت ارسال یافت چون بسبب

نهایت تنگی و وقت تصنیف در رنگ غنچه در نیت بود با تمام نرسید و آنچه آغاز کرده شده بود با نجام نا نجامید

والحق امیدوار که عنقریب بسبب عز شانه توفیق ترتیب تلفیق آن نیق گرداند و محزون خاطر

بخیر الظهور آورده بمجلس با نواع فضائل مشحون سازد به وجوه و السلام الاکرام رقعه اخر سیار رد

که بلوح قلم اللّٰه رسیدست ۝ بر باد نو اسرار قدم خوانده است ۝ با اول با یان بر مانده است ۝ کش باد دیده نوشت

قلم رانده است ۝ هر چند با اختیار مشهور من ۝ وز مذهب جبر جبریان دم من ۝ مجبور با اختیار مجبور

من ۝ با دعوی اختیار محکوم من ۝ ناسه مخابرہ بی اختیار هر قدم منظور از اختیارات لطف منظور منظور

سفینه از تموج بحر قضا و قدر در تلاطم نوشته در کلام ازلی و نویسنده در شکل حقیقی گم بلب تشنه از

سراب جو و سر برمجمع شراب تحیر و دلیر رسید و قصه را سانید بی اندیشه کار و بار بر هم کرده در لقمه

روزگار بر هم کرده بر صحیفات هر چه بار بخیت ۝ در عالم اختیار بر هم کرده ۝ لاجرم از مقام اضطرار و عن

اختیار هر چه بر زبان خامه او نهمت تقریر پذیرفت و هر چه بر نامه زبان کشاد صورت تحریر یافت لازال

مخابر احوال الزمان هیچی که مختار خاطر عاطر مقبول ضمیر منیر باشد جاری باد رقعه اخری صحیفه شریفه منطوق

بر عبارات و اشارات لطیفه و اطیاب و قات رسید و محظر رسیدگان خشک سال هجر از الطیبات

ساخت جانرا خورسند کرد تن انرو منشد داد شعر القوی به کالغذاء الذی لقوته بحجه المعتذبه د ابجا

کلیات این فقیر استفسار نموده بودند و از جزئیات احوال استفسار فرموده و حاضر در جریان امور

به نهج سابق است و زبان حال در تحول احوال با ماضی موافق و چون آن بیهال مشاهده بود بر ضمیر منیر روشن

خواهد بود و بر خاطر عاطر مبین است ای گروه حدیث عاشقان بر بدید * برجوش حال بیدلان گشته دلپذیر

بر عاشقی از جان و جهان آمده سیر * امروز بود چو ودی هیچ سر پدید * هو سبحانه و همگنان از گرفتاری خود

بر هانند و یکی بگرفتاری خود گرفتار گیر و اند بنده رجوده الی البعض الاغیار چون شعر تمسّک وا نفتاه

بها جرون * ما اسعد الذین الیها یهاجرون * رینشان که زابر دیده دریا بارم * روزی فگند بموج دریا بارم * چون پا

گرفته جا بدریا بارست * خواهم که این سیل بدریا بارم * مرفوع آنکه احوال اینجا بموجب دلخواه است و دیده انتظار

بمقتضای وعده بهجت بخش راه دولت و سعادت مستدام و السلام لقاضی مجد الدین حسین یزدی و ورود کلکش

صحیفه من فاضل فی الفضل فاق افاضل الآفاق * لا زال مجد الانام مجدا * حسن الشمائل طیب الاخلاق * بی

بنات فکرت را * بنبات حسن پروریده * غره صبح را از طره شام * رشک خسار نو خطان کرده * قصه کوتاه شب در یا

مرا پاره پاره آورده * باغ چون غنچه نو شگفته توبرتو مشک بیز و عنبر بیز گردد با عتدال از شاخسار لطف و جمال میوه وار

بر کنده ان نسیم وفا و شمیم مودت و اخا بمشام جان و دماغ خسار ان رسید طیب اوقات و روحیه الفوحات

در تکلم فی ایام دهرکم نفحات از ریاض فضل و کمال و حدائق اکرام و افضال خدمت مولوی اقتفوا علی

اکرمی الملی افضلی نزهت بخش مسرای بحوران فراق و عطر افشان کاشانه مهجوران مشتاق گشت و غنچه

امید بشگفت از نسیم لطف او و باغ دل از ان غنچه خندان بگلشن تازه شد * اضعاف مضاعفه آن ملاطفه

و معاطفه که از مخواتی آن مطالع افتاد عجز و شکستگی تعلق و وابستگی موقوف عرض رسانیده می شود چون

تکلف در شرح آرزو و مندی و اشتیاق متوهم نسبت مبالغه و اغراق است و آن اسیر اشتیاق و بیران

است نه شیوه شکستگان و فقیران ازان اعراض نموده بر دعا اقتصار میرود لا یزال ظل

فضائل بر مفارق افاضل ممدود باد و السلام مکتوب بعضی از مشائخ مهمنه

که بر کناره مکتوب شکایت گونه نوشته بودند * مرا چه زهره که

این آرزو بدل گذرانم * که بهر من شراز نحل کلک خویش فشان * پس این کرم تر

ظاهر بنیان خودنمائی جاری نمی‌شد آن بانی کرده شده ز شوق نهانی عبارت چه حاجت * چو بر سر دل میدان
دل گواهی * داعی کمینه را جرات این کلام و گستاخی این ابرام نبود اما بحکم المامور معذور متصدع گشت ه
زود روشن صادق درین ره چه لائق * دعای شب و همت صبحگاهی * بالنسان که خواهی نصیب تو باد * بقائی
مضمون را احتمال تناهی * ایزد تعالی ذات ملکی صفات را در مقر عزت و مستقر دولت پایدار داد جواب

مکتوب سید معین الدین محمد ولد شیخ صفی الدین نجفی شعر نسیم الصبا اهدیت الی العیما *
من بلدة فیها الحبیب مقیما * الی اظن نسیما من طیبه * وهبوبها من عنده نسیما * صبحدم بوی گیسوی تو آورد نسیم
تازه شد باد دل من عشق ترا عهد قدیم * رشحه خامه مسکین بو از که صفحه نامه مشکین طراز مرغان اولی اجنحه را دوام
نهاد چون سواد دیده ارباب بینش همه نور و چون سر سینه اصحاب دانش سراسر سرور فی امین وقت اکرم ساعت
بدین قلیل البضاعت رسید سه فذکرنی عهد لکم بانشیه * و هیج اخران الفواد شوقا * الم القلبی منه شوق مبرح
واضرم فی الاحشاء نارا فاقلقا * از هر حرف فرحی رو داد و در هر لفظی مشاهده لطف افتاد سه کام دل از
وصلت حاصل کردم * بر چشم ترش ز شوق منزل کردم * و آنکه بی یادگاران کلک و بنانش در گردن جان
و دل حمائل کردم * هر چند حصول این مراد از حوصله این بیحاصل بیرون بود و وصول مضمون این ام از مرتبه
این شکسته دل افزون اما چون لطف تو عامست از نیها چه عجب * آری اگر آفتاب عالمتاب بر ذره تردد
تابد پاکش از آن چه باک و اگر باران نوبهاران بر کشت ار سوخته خرمنی بارد فیض عامش را از آن چه زیان
سه تو ای ز احسان بفضل آن ابر نیسان * که بارد بر بلند و پست یکسان * چو آید فیض بخشش از بحر زخار * نه
گل را نماند محروم نی خار * اضعاف انواع الطاف و اصناف اعطاف که از فحوای نامه همیون شفقت ضمیمه
همایون بمطالعه ذوق و جاذبه شوق چشیده و کشیده شد بخبر شکستگی و تعلق و دوبستگی بموقف عرض رسانیده شود
سه چو گل خنده در آمد لب بلبل ز نشاط * اگر از گلشن لطفت وزد نسیم قبول * قصه غصه فراق و حکایت شکایت
اشتیاق قیاسا علی سفاهت ارباب العبارات مظنه مبالغه و موهوم اغراق لاجرم بر این بیت اختصار کرده
ملّی بیده لوان اللیالی عذبت بفراقنا * محاسن علی اللیل النور الکواکب * ولو جمع الایام کاس اشتیاقنا * لاصبحت
الایام شبه الذوائب * ملتمس آنکه این فقیر را بالکلیه از گوشه ضمیر منیر فرو نگذارند و گاه گاهی التفات

خاطر شامل حال اندیشه باشد که بدین سبب به آید کاری ٭ و اگر خیانچه عند انتهاز الفرصة بی آنکه وجود
کینه و نسیان باشد از روائح انفاس متبرکه حضرت ارشاد مآبی ولایت پناهی ادام الله تعالی ظل و لانیم علی
مفارق الغائبین والحاضرین ابد الابدین و دهر الداهرین استشمام رائحه یعنی دریوزه همتی و التماس فاتحه
نمایند غایت بنده پروری و کمال مرحمت گستری خواهد بود ٭ که بزم وصل حاضر غایبان را دستگیر ٭ زانکه
دست حاضران از غایبان کوتاه نیست ٭ بداعی کمینه را جرأت این مقاوله و گستاخی این مرتبه نبود اما
چون خدمت صاحب اعظم مجمع مکارم الاخلاق و الشیم خواجه فلان لا زال فی کنف الله الاکبر تا عزم
مراجعت جزم شد و حب نمود خود را بر خاطر خادمان آن آستان و ملازمان آن دولتخانه گذرانیدن ابرام
از حد گذشت سلام الله و تحیاته و برکاته اولاً و آخراً ظاهراً و باطناً والسلام رقعه اخری لقیت لقائک
لا نزال فانما بکفاک حسن الله مان و طیب ٭ و لا کان للمکروه نحوک مذهب ٭ و لا العرف الذی منک
نصیب سه شدنی خامه قلم را ترجمان ٭ بشنو از نی چون حکایت میکند ٭ باز بانی تیز و چشمی اشک ریز ٭ از
جدائیها شکایت میکند ٭ محنت تمادی ایام فراق و شدت توالی آلام اشتیاق زیادت از انست که بعبارت
کاغذ و مداد و اعمال دوات و قلم در دات تصدیع تفصی از عهده ادای آن توان نمود لیکن به علو بار و صدق فقر
لشاید شرح مشتاقی اما چون همت بر او حقیقی و دوست تحقیقی و فقه الله لما یحبه و یرضاه فیها که آیت گل
روی در کعبه ارباب دل کرده متوجه آن صوب بود صواب نمود خود را بر گوشه خاطر مجاوران آن آستان که
قبله گاه راستانست گذرانیدن بر فتراک ملازمان آن درگاه که پناه هوشمندان آگاه است بستن سه
تا گویم نسبتی دارم به نزدیکان درگاهت ٭ که خود را بر تو می بندم بسالوسی و زرقی ٭ هر چند سلام قطره بدریا
بحبیب و پیغام ذره بخورشید والاخلاف اول با چه توانکرد سه نبض عاشق بی دبب نجهید ٭ خوش پیا
در کفه شیء می نهد ٭ خیر الکلام ما قل و دل اگر چه این پریشان از دلالت عاریست بحمدالله که قلت اختیار
سایه عالی بر مفارق ادانی و اعالی مدی الایام و اللیالی ممدود باد بالنبی و آله الامجاد والسلام و الاکرام رقعه اخری
ای مرغ گرسنوی سوی تبریز بپر ٭ از حال ما ببر سوی تبریزیان خبر ٭ کاشتیه هست خرقه ارباب فقر را
دامان حبیب خشک و تبریز تیز تر ٭ معروض آنکه جمیع فقرا و ساکین آن مقام و ابنین المازوطین در قریه لعیمت آباد که

از زوال نعمت امین یاد دست از خود شسته اند ومشغول بدعاگوئی وخیرخواهی در انتظار نوشته خواجه نشسته ست چه خوش باشد که از فضل الهی • گدا یا نزار سد منشور شاهی • دولت درجه یابی سعادت تا ابد حاصل باد والسلام والاکرام رقعهٔ اخری هو انا لله وانا الیه راجعون سه کدام دوحه اقبال بسر کشیده که صرصر حوادث عاقبت از بیخ نکندید • که بخت تخم امانی بکشت زار جهان • که برق حادثه اش بهم نفشان بخاکستر نکند • چگویم که از اخبار واقعه دشوار پدر والا بزرگوار حشره الله الملک الغفار فی زمرة الابرار والاخیار بدین جگر خستگان دل افگار چه رسید وچه نویسم که از شنیدن بار مصیبت مشکل وحادثه هائل آن آداب ثانی کنجه الله بفضله الکامل وعفوه الشامل برین دست تنگان پای در گل ماندگان آنچه از دست اغم عم به تفاصیل الاجزاء والم نیتابعض الاعضاء سه جان ریش وجگر پاره ودل پرخونست • از دیده عندلیب چگویم چه لنست • اما چه توان کرد هیچ پدر بر روجود در نیامد که رخت بدروازه عدم نکشید وهیچ پسر ان خوشبخت نشست که شربت ممات نچشید • سه گهی یعقوب از آسیب غم یوسف همی میرد • گهی یوسف بداغ فرقت یعقوب میسوزد • پس بهتر آن آید در روشنیست که چون طایر مقبلی از مضیق ورطه حبس هوای فضای عالم قدس بال کشاید اهل بصیرت جزع و فزع نشاید چون طوطی جان تنگنا نشیمن تقدیر بودی در سخت سرای موطن اطلاق آورد بار بال انس راه جز رضا بقضا نباید سه مرغی زحرم در قفص تنگ نشست • آمد ز قضا بر قفص تنگ شکست • با نعره زنان کز قفص تنگ بجست • او جلوه کنان کز قفص تنگ برست • هر چند این ادروین واقعه جانگداز اینها زبود ومصیبت نا ملایم مشابه هم نیست که بهر تسلیه خاطر آن آورد سایر عشایر اعزه الله تعالی بالسعادة والعز فی اسرع وقت واقرب ساعت بآنجانب متوجه شود اما السبب عدم علائق وهجوم عوائق در توقف مانده کمین رخصت بر وسند اگر زپای فتاد • نهال نو بر آسیب هر امین یاد رقعهٔ اخری بعد از رفع سلام وشوق کلام در بیان کمال شوق وغرام معروض اکابر عظام ومفاخر کرام آنکه خواجه دروپش شرب جوانی به پیری ملقب گمان این فقیر آنست که مقصود ملی زمهاجرت اوطان مفارقت اخوان زیارت درویشان وتقرب بملازمت نیشان هست نه حصول آمال وامانی ووصول بزخرفات فانیه بر هیچ عاقل پوشیده نماند سه که اینهمه چندان نیرزد که گامی براو برداری • متوقع از مکارم ومراسم اشفاق الشیان آنکه مقدم شریف را

۴۴

اخری لقد جاء من اقصی مدارج المنی ۞ و معرج امانی و مرجع اوطاری ۞ کتاب جلیل یرتقی بشرفه الی الذری
العلیا معارج اقداری ۞ رسید ادعو اد یار معانی مثالی توقیع عالی موقع عروس شگون ستاکر ستر نگارشی
بشکلین آب صبر قمع زادل همه کربت تا باخر ۞ ز مطلع همه موهبت تا بمقطع ۞ حروفش با رباب معنی کشا
ز هر چشمه تنگ بحری موسع ۞ سواد خطش ظلی از نخل خامه ۞ با نوار اسرار قد مشعشع ۞ دیده رمد دیده از مشاهده
آن سواد پر نور شد و دل محنت رسیده از ملاحظه آن نو سر گشت باز از سر حرف از ان سواد قواعد محبت
و وداد بعرض عرض رسانیده میشود و در مقابله لمعه از ان نور لوامع خلوص اعتقاد بر سنا شوق دل تابنده
میگرد و لسمع رضا مسموع باد و بنظر ارتضا مشفوع مرخص جرأت اقدام برین مراسله و مجوز گستاخی باقدام
اهتمام برین مقاوله تنزل پیران خبیر توانا بود مرتبه مخاطبه فقیران حقیر ۞ والا کی رسد بر چرخ والا
زمین الفت و گویا این نزند ۞ بخاک اوکی یکسان بود ذره ۞ فروغ مهر داد مش سربلندی ۞ زیادت اطناب
موجب ملالت است و اسهاب ۞ بالاقتصار اولی و الاختصار اعلی وظیفة الدعا اجدر و احری ۞ زمین ملک تمکین پیرا
ملک تمکین خسرو فرخ پیارا باد ۞ بهر کیش ملک جهان پایدار نیست ۞ ملکش نیل مملکت پایدار باد و السلام رقعه
اخری انا لله وانا الیه راجعون در ماتم آنکه چو گردون گرید ۞ هر شام و سحر اشک شفق گون گرید ۞
چون چشمه خور ز خاور آید بیرون ۞ بر خاک زمین خاوران خون گرید ۞ چون خبر این واقعه هائله و مصیبت شامله
که نزدیک و دور در تاثیر آن برابر بود و وصل و هجر در تالم آن مساوی بلکه برین فقیر حقیر ممتحن رسیده
ع چگونه شرح دهم کز سماع آن چه کشید ۞ خاطر بر آن درده که بر رسم دبیران فقیران و بر قاعده اصحاب عادات
ذ ارباب ارادت بنوک خامه فکره رشته چند بر هم رسید ۞ بنوک قلم اندیشه کلمه چند در هم نوشته اوراق
رقت گردد سیاهی غلظت نموده و خامه جز بدین حرف سر در نیاورده و دوات جز باین نکته دهان نگشود
کامروز بجز گریه ماتم نتوان کرد ۞ دارد موبه گری یکسر کم نتوان کرد ۞ از قافیه سجع فرو بند لب خویش ۞
بجز از خاطر خرم نتوان کرد ۞ ایزد تعالی جان پاک نور رفته بهشتین گرفته را برحمت و مغفرت جاودانی
مخصوص داراد و طبع دراک غمدیدگان ماتم رسیده را از سیل نیل مزخرفات فانی معرفت والسلام رقعه اخری
لا زال منجا لارباب المحبة و ملجا للاحباب العقوب بعد از رفع دعا مرفوع آنکه در بیولا حال رقعه که خود را از

سلک خادمان سپارد و از زمرهٔ ملازمان بیشمارد متوجه الصوب بود و صواب نمود گستاخی این مقام کردن و خود را بوسیله این جا بخاطر شریف آوردن و الدعا معاد بصدق الوداد و خلوص الاعتقاد والسلام

رقعهٔ اخری تحیة من الله مبارکة طیبة علی المجلس المولوی المولی الافضل ، والموقف الاتقی الاکرمی الاکملی ، شمس الذکا نجم الهدایة والتقی ، سعید العلامة والسند الکوما اخضر روض الفضل لعید بولها الا شیخ انامل ابن الخنصری من لوح اضیفنا الیه کل فضیلة مبثوثة فی الناس فیها یباهی اما بعد فلما شرف سعید الاشرف الاجل بلازنا بمقدمة الشریف وعزم المراجعة الی ذلک المجلس العالی والموقف السامی صحبته هذا الخدمت رجاان اخطر ببالهم واذکر بلطف مقالهم والمرجو من مکارم الاخلاق ان یعفوعنی هذا الجرات ولایجر موفی من صوالح دعواتهم والدعاء بظهر الغیب قرب الی الاجابت والسلام والاکرام

رقعهٔ اخری بعد از عرض تحیت و تسلیم معروض مخادیم آنکه رافع این نیازنامه مجد و شیخ موید که آباء عن جد از مشایخ بزرگوار و آگاه نامدار است چند بار صوفی وار عصا در یمین و رکوه در یسار روی از زاویهٔ مالوف تافته و قطع بادیه مخوفه شتافته راحله و قوت اقدامست و قافله آن هجوم خیالات و اوهام در هر شب مقام در یک منزل و نه دو روز آرام در یکجای کسب معیشت کسان را آبله و سیست وازان وی را آبله پای رشته املش را زیادت از حد طول نیست صورت ملبس حالش مبنی قبول التماس آنکه هر جا عصا و رکوه بر زمین نهد تا راحله خود را بقوت لایموت قوت دهد معدهٔ عشق الطعمه شیرین یا شور بجد شیخ رسانند و کف امیدش منزل دنیا را یادر سرخ و یا سفید گردانند سه زر خن جو داهل کنند چرخ ، ندارد غیر از این چرخ دو دغلی ، بد بینا بود را رنجی ، بجز یابو و قالع ز نخلی ، لایزال زلال شفقت و مرحمت همت بلندان شامل حال فقیران حاجتمندان باد والسلام

رقعهٔ اخری تحیة من الله مبارکة وطیبة علی المجلس المحفوف بالمجد والعلی و بالفخر والاقبال والعلم والتقی اما بعد فلما وصلت الرقعة الشریفة و الصحیفة المنیفة علی سلامة ذاته مفصحة عن استقامة حالاته شکرت الله علی ما وصلنی عند ورودها من البهجة و الحضور و حمدته علی ما حصل لدی بعد مطالعتها من البهجة و السرور ثم اجبتها بلسان المحبة والاخلاص قابلتها ببیان العبودیت والاختصاص لکنی اعرضت خوفا من السمعت والریاء عن کثیر مما هو سنة اهل الانشاء و اختصرت علی ما هو واجب علی الاحباء من لطائف الدعاء یدیم الله العالمین

دین رہبر بودند ٭ با عقل فرومایه چه دانم که چه کردند ٭ بر عشق گرانمایه چه دانم که چه بودند ٭ گاه از
درجهٔ علو و مقام جلال این حروف خوانده‌اند که کُنّا حُرُوفاً عَالِیَاتٍ لَمْ نُقَلْ ٭ مُتَعَلِّقَاتٍ فِی ذُرَی أَعْلَی الْقُلَلْ
و گاه از انبساط و تنوّل و انبساط جمال این نکته رانده‌اند أَنَا أَنْتَ فِیهِ وَ نَحْنُ أَنْتَ وَ هُوَ الْکُلُّ فِی
هُوَ فَسَلْ عَمَّنْ وَصَلْ ٭ دل افسرده ازین نکته خورده سر رشته دوئی گم کرده و این سرود ساز کرده و این
ترانه آغاز نهاده که من کیستم تا که گویم ثنا ٭ بجانان پی آیهٔ می فرستم ٭ همه اوست من نیستم جز
خیال ٭ کجا و کیستم بدو میفرستم ٭ بِذِی الدَّهْرِ کُنَّا هَدَایَا التَّحَایَا ٭ لِنَسِینَا الشَّیْءَ وَ یَقْضِی الْبُکَمْ ٭ فَلَهُمْ
عَلَیْنَا فَلَهُمْ حَقٌّ مِنَّا ٭ وَ مِنَّا فَمِنْکُمْ سَلَامٌ عَلَیْکُمْ ٭ رقعهٔ اخری ای که بهستی تو زخانه بیرون نیستم ٭ خانه چه کرد
آستانه بیرون نیستم ٭ با خود بحریم وصل خود خرم و شاد ٭ منزی که من از میانه بیرون نیستم ٭ هر چند ازین گونه
مقالات مستغرقان درجهٔ کمالات مژده قطره بدریا دادن است و تحفه سنگریزه بمعدن فرستادن اما چه
توان کرد سه حرفی که ازان دیده گویم ٭ ز املائی بیان حال او بگویم ٭ بی رخصت و سراچه جای سخن نیست
هر نکته کز او گفت بگو بگویم ٭ و معهذا چون صحبت صفا باین فقیر مینماید ازین افشا بوی ادعائی
می‌آید لاجرم اضافت این رشته بریده و زبان گستاخی در کام ادب عرض میدارد که مرقوم خامه حقائق نگار
و دقائق آثار شده بود که از رسائل مجدده اگر چیزی واقع شده باشد فرستند از فوائد اکابر جهت حل
عبارات فصوص الحکم جزوی چند سواد کرده شده بود حالا به بیاض برده می‌آید امید است که بزودی
صورت تمامی یافته بعین نظر سعادت اثر بحقیقت تمامی برسد مقالات حالات فضائل و کمالات بالا باد
در ترقی باد ٭ رقعهٔ اخری ای خامهٔ تو فاتح ابواب فتوح ٭ دنبالهٔ اسرار حقائق مشروح ٭ گفتار
گنجینهٔ دل ٭ انوار دلت جلای آئینهٔ روح ٭ چون مجموعهٔ شریفه که مقدمات آن فص فصوص حکم و
فواتح ارباب همم بود و مقاصد آن شجرهٔ ثمرهٔ فتوحات بلکه ثمرهٔ شجرهٔ ولایت نبوت می‌نمود رسید و لذت جدا
ازان دیده جدا ٭ و بر جان سراسیمه شوریده جدا ٭ زان به که شنیده بودم آنرا دیدم ٭ آری باشنیده
از دیده جدا ٭ در موطن قبل تحفه بود که بآن مقابل توان کرد و نه در نشیمن قوت ذخیره که در عوض آن توان
آورد الا ورق چند از ملتقطات اکابر استنباطات خاطر فاتر که در حل مشکلات فصوص الحکم سواد کرده شده است حالا

والخیر کله والسلام والاکرام رقعهٔ اخری سه داوند کسان شوده که آن جان جهان ٭ شد چاره درد آشکار
و نهان ٭ جانها باید نثار آن مژده دهان ٭ هر جا که کشایند بآن مژده دهان ٭ لایزال لبهای
دولتخواهان آنحضرت به نیتهای خیر مشحون باد و نیتهای ایشان بعملهای نیک مقرون و عملهای ایشان از مجیبات مثمر
مضمون مامون چون در عنوان الصحیفهٔ همایون قوم فضل بر عنوان رموز لطف در مضمون دعاگویان دولت
رسید جیلی ب بازان جز باد از لطائف دعا رخصت نداد الوف تحیات و صنوف الکیات تسلیمات
نامیات بجناب مستطاب رفیع الآمال شریف الانساب المستغنی عن التوصیف البیان المشتهر بالمروة والا
لت الیه بالبیان المستوثق بالله الولی اقضی القضاة قاضی علی محسن الالالی ما اشمنا از الانام
مرسل و مبلّغ ساخته اعلام را که محفل آرای آنکه احوال و اعمال بما اراد الله المتعال خالق الفراق والوصال
موجب شکر و مستوجب حمد ایست الحمد لله المالک علی ذلک ثانیا مدتی مدید و عهدی بعید گذشته
عنقای نامهٔ نامی و همای مفاوضهٔ گرامی بر سر این بیچاره سایه نمی اندازد بدان سبب روح مجروح بی فتوح مانده است
باید که از روی وفور شفقت گاه گاهی انامل کوامل فواضل خود را برای انتقاش تعریفیه با متوسل
والسلام رقعهٔ اخری اسـ یکی پیر دیدم ز نقش هستی ساده ٭ در لجهٔ بیخودی افتاده ٭ گفتم که ایا دیده آزاده
فرمود که ترک ما علیه العاده ٭ اصل همه سعادات ترک رسوم عادات است پس اگر چنانکه احیانا یکی از
بر خلاف عادت منشیان دبیران در تبلیغ سلام و تحیت و اداء شوق و دولت مواصلت از طریق تکلفات
اعراض نموده فقرهٔ چند بر لوح بیان قلمی سازد شکی نیست که هیچ رست نهاد پاکیزه نژاد قلم و انگشت اعتراض
بر حرف وی نخواهد نهاد وقت بر این کمینه چنان تنگ شده است که اگر خاطر فاتر بنظم قوافی نگارد جز
مضمون این مصرع در دل نیفتد قد شبت علی کل ما قد نظمت و اگر روی فکرت بانشاء نثر ترتیب سجع آرد
جز این فقره اش پیش خاطر نیاید حجبت عن کل ما قد سجعت سه نظم و نثر اندیشم و دلدار من ٭ گویم مثل
جز دیدار من ٭ کیف یاتی السجع لی و القافیه ٭ بعد ما ضاعت اصول العافیه ٭ سلام آنست که مستحضر
واستهال تمام باسم سعادت فرجام و سلامت انجام السلام توجه نموده سلامتی و استحصال حقیقه مجرده انسانیه
علیه خواهد از غواشی غریبه که در غربت و سواطن بآن متلبس گشته و پیرا از شهود وحدت بالعده و تحیت

مطلب آن که بعد از استخلاص کوره حیوة طیبه حقیقه ابدیه فائز گردد و دولت مواصلت آنکه هر یکی از هم

مُسْتَلَم عَلَیهِ دامن از خود در چیند و سر از گریبان وحدت حقیقے برآورده فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ

با یکدیگر نشیند و لایزال در آئینه یکدیگر تجلیات جمالی و الجلال و الانفصال منبع تلیم انجا رسید شکست

قَلَّصَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهُ عَنَّا وَ اَفْنَانَا نَا مِنَّا وَ اَبْقَانَا بِبَقَائِهِ فِی شُهُودِ لِقَائِهِ والسلام والاکرام رقعهٔ اخری لا ز

اسمہ الشریف عَلِیًا فِی دَرَجَاتِ الْمَعَالِی وَ عُلُوِّ دَرَجَتِهِ جَانِبًا بَیْنَ الْاَشْرَافِ وَالْاَعَالِی معا باسم خواجه علی سه

بس نام چو که حسبه نقشی ز اسم عالی ٭ وان چهد چاره کرده چشم اندرین حوالی ٭ هرچند داعی از دولت مشاهده سعادت

محاورات آن زبدهٔ انام بهرهٔ نسبت جز باستماع نام و استمتاع بلطائف کلام آن بقبول خواص و عام خورسند

نه و این مقدار نسبت خصوصیت در قاعدهٔ عرف عادت مرخص گستاخی و مرسل رسائل انبساط در مکاتبات

نمی باشد اما چون مولانا خدمت آخوند متحلی الفضائل صوری و معنوی که از دیرباز در ولایت از شرف صحبت

یعنی آراسته ۱۲

شریف مشرف میداشت و همواره بر صفحه ضمیر و صحیفه خاطر خطیر الشان قوم صفات کامله و نقوش نعوت

فاضله آنحضرت می نگاشت تصمیم عزیمت سعادت بآن آستانه کرده بود و توجه به بساط بوسی آن و تحا

آورده این چند کلمه فتح الواب محبت و وداد و خلوص عقیدت و اتحاد را بجانبه اخلاص لوح اختصاص نوشته

شد امید هست که بچشم رضا ملحوظ گردد و از عین حسن اصغا محظوظ والسلام والاکرام رقعهٔ اخری ایضا

لغرض لعرض تضرع و رفع تخشع و تخشع عرضه داشت عاکفان عتبه علیه الا زالت ملجاء الطائفة الخلیقة

و کافة البریة آنکه هرگاه این فقیر را که بکم نامی سمر است و بفراموشی واحق واحر بنا نام برند یا بنوشته

یاد آورند دل که نقطه وار محیط تحیر را مرکز گردد و دائرهٔ تفکر را مرا اگر لب گستاخی گشاید بمعرض جواب

درآید از انجانب هیبت جاه و جلال و دهشت حشمت اقبال تیغ سیاست کشد که سه چو گردد جلوه خورشید

الغور ٭ که باشد ذره کاید در برابر ٭ و اگر شیوه تیز گوشی و تیز هوشی سپارد و زبان عجز بکام خاموشی درآرد

از نسبت و داعی اخلاص و جواذب محبت اختصاص گریبان جانش گیرد که سه ابر چون فیض رساند خاموشی است از

سوسن ٭ که نگردد بی آزادی او جمله زبان ٭ لاجرم بملاحظه جانبین بخود ده طریق بین بین پیموده شد

نه گویا چو کوه انجمد اشکند بهم این تیر خواهی ادا ٭ که توفیق تا میدحق بر دوام ٭ قرین باد با جان شان والسلام

۵۸

رقعهٔ اخری ۵ چو غنچه تنگ دل بودم که ناگاه ٭ اتتنی نفحة من رحمة الله ٭ دلم زان نفحه کش صد جان

فدا باد ٭ بسان گل ز باد صبح بکشاد ٭ چون صحیفه شریفه مشحون بقواعد و داد و مقرون بشواهد اتحاد

تذکر تعارف روحانی و مهیج شوق تالف جسمانی گشت بر خاطر فاتر گذشت که بازای هر حرفی

از لطائف نظم و انشا و بلکه در مقابله هر نقطه نکته از حقائق لائق ببسط و افشا ایراد افتد لیکن فرصت

تنگ بود و حال عریضه ضراعت در تنگی لاجرم تکلف برگرفته از میانه ٭ دعا گفتیم اما صوفیانه ٭ که

یارب جرعه بخشش از ان جام ٭ که دردی کم بود آغاز و انجام ٭ والسلام والاکرام رقعهٔ آخر سلام علیکم طبتم

سوای حضرتم او غبتم ٭ آمد از دار الشفاء وصل تو ٭ بهر بخوبان هجران کاغذی ٭ گر د هست لطف او در آن ٭

لعبیه لمراد داجان را غذی در مقابله هر حرف از و طرفی از ادعیه صالحه و در محاذیه هر سطر از ان شطری از اثنیه فائحه

بعرض رسانیده میشد و سوق کلام در بیان شوق و غرام آب یار ا مشت پیمودن است ریگ صحرا انگشت

استیفا نمودن لاجرم عنان همت از آن صعب بمصرف داشته بهمت عاطفت میگردد حق سبحانه تعالی

همگنان را از هر چه گرفتاری است بیزاری داد و با نچه ناگزیریست گرفتار کناد والسلام والاکرام رقعهٔ آخر

۵ هر که یکبار کشاید بسر کوی تو بار ٭ نیست ممکن که دیگر بار خودش امکان فرار ٭ غرض آنکه جناب سیادت مآب

امامت انتسابی فضیلت اکتسابی ادام الله فضائله بنابر سابقه محبتی و رابطه مودتی که پیر از سابق با خدام

سدره مقام صورت استحکام یافته بود و پیوند الفت از وطن بالوف مانوس بگسسته و احرام انتظام در سلک

ملازمان بسته شک نیست که بعد از مساعدت توفیق چون بدین سعادت استسعاد یابد فضولی التماس فقیر از ان

مشمول عواطف کریمانه و عنایات بعلت و بهانه خواهد بود ٭ مشرق و مغرب چو بگرفته است نور آفتاب ٭

چون کسی گوید که بر بام و در درویش تاب ٭ تشت مجلس عز و جلال بنظر ست لطف مهیمن متعال محفوف با

وافت عین الکمال از جلوات جاه و جمال مصروف والسلام رقعهٔ اخری ۵ شرف خواهان کریمان بود آنکه کنند

اهل حاجات از ان ملتمس خویش طلب ٭ ملتمس آنکه چون جناب سیادت مآبی امامت انتسابی فضیلت اکتسابی ادام

الله علوه بسابقه چشم عنایت ملحوظ شده و از کف کفایت محفوظ گشته بحکم آنکه ۵ بد خو شده لطف توام

عجب نیست ٭ گر بار دگر روی بسوی تو کنم ٭ عزیمت آن دیار کرده بشرف ست بوس خواهد رسید شک نیست چنانچه

٦٠

مقتضای مکارم امداد الیشان است التفات خواهند نمود و در هر مهمی که رجوع نماید حسب مقدور اهتمام خواهند فرمود ظل مکارم و معالی مدی الایام و اللیالی ممدود باد و السلام رقعهٔ اخری ادام الله تعالی بقاؤه زینا للدنیا و الدین و عالیا فی مدارج العلم و الیقین شنیده ام که بر تافتی روی همت از سیل معارف بنیل معارف از این شغل پاکیزه مصروف باد وجوه شواغل عیون صوارف چون در بنولا فلان عازم بود لازم نمود رفع دعا کردن خود را اخطار خاطر آوردن الدعا معاد و السلام و الاکرام رقعهٔ اخری بنهار کتابی بعد از مقابله نوشته شده بود چون از مقابلهٔ این مخدره حواجل کتابت پوشیده و حلیهٔ تصحیح و مقابله بشب و قت آن آمد که بر منصهٔ عرض در خلوت خانه بیت الکتب خاطر راغب ذی الفکر الثاقب و الرای الصائب لا زال مجد الانام مجلا جلوه داده شود باشد که بعین رضا ملحوظ و از قبلهٔ حسن قبول محظوظ چون پس از تصحیح یابی در کتاب جا حرفی نه بر وجه صواب عذر آن باشد ذکی و متصح قد ابی کل کتاب ان یصح رقعهٔ اخری ادام الله تعالی ظلال عدله و احسانه علی مفارق المسلمین الی یوم الدین بعد از رفع ادعیهٔ صالحه و اثنیهٔ فائحه بسدهٔ سنیه و عتبهٔ علیهٔ حضرت جلالت پناهی سلطنت دستگاهی مغیث الدول عادل خان که طبع عدل و باهم همیشه اتصال عاشقی ارند و معشوقی نه چو نسبت از فارق تست با داجداد آن لشکر ملاهل خوردگان اظلم را تریاق فاروقی مرفوع آنکه خدمت اجل محترم کهف الحاج خواجه فلان که چندگاه در سلک ملازمان آن درگاه سعادت انتظام مقام داشت چندان از مکارم اخلاق و محاسن اوصاف الیشان بسمع انتباه فقیران انجا رسانیده که سلسلهٔ شوق در جنبش آمده این کلمه مصحوب کلیات دیوان اشعار گستاخی کرده شد امید است که شرف قبول یابد و الدعا معاد و السلام و الاکرام رقعهٔ اخری سقی الله ملقی حمامات البطحاء متمتعات بسلسال خضراء سلام کاختته فی محتته گسترت جنا نهما الغیث فی جنح الظلماء کی بود یارب که رو در یثرب و بطحا کنم گه بمکه منزل و گه در مدینه جا کنم بر کنار زمزم از دل بر کشم یک زمزمه وز دو چشم خون فشان آن چشمه را دریا کنم خدمت برادر حقیقی و دوست تحقیقی زائر بیت الله الحرام مجاور روضهٔ النبی صلی الله علیه و سلم مقیم مقام ابراهیم حرم محترم و ساعی بین المروه و الصفا اثر احق المروت الوفا و انوار الدین جامع وفقه الله تعالی للوقوف بعرفات

داد خله فی زمرة اولیاء الخلاصة بکمال رافت تحیات طیبات و دعوات زاکیات منبعث از فرط شوق
و غرام و کمال جد و اهتمام مطالع نموده مشتاق بشرف ملاقات و دولت مقالات متجاوز الحد الغایات
تصور فرمایند هرچند آن مهین پاک خلاصهٔ عالم آب و خاکست و اقامت آن بمقام شیوهٔ سالکان اباحت طلبان
از لوازم ایمان است و صلهٔ رحم از واجبات اسلام ع جانان بغریبستان چندان مپا که کس احبه
قبلهٔ توجه ارباب دل است همه وقت و در همه جا حاصل است ☆ همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست ☆ همه جا خانهٔ
عشق است چه مسجد چه کنشت ☆ لا الفضل الشریف فی مجد ☆ کل مجد بالعواقب داء ☆ و لها منزل علی کل ماء ☆ و
علی کل منهل آثار ☆ می باید که من بعد بعد صوری را از میانه بردارد و از یاران و دوستان کناره گیرد نقش تحسین نشمارد
ع بیا بیا و زدل آوارگان کناره مکن ☆ دیگر التماس آنکه چون دران مواضع مبارک مجامع متبرکه موطن اقدام
انبیا و موطن اعلام اولیاست نیت بدعا مادر و فراموشان نیز فرایاد آورده باشند که بر نهج ارادت کارگر آید و کارا
را کار بر آید ع جانان بیا و ما را فراموش مکن ☆ همه عزیزان علی الخصوص حضرت سید محمد مد الله تعالی در کنف صحت
و سلامت و عافیت اند و منتظر قدوم مبارک می باشند باری تعالی همگنان را از ضلالت وارهاند طبیعت برنا ناد و لبسعادت وصول
بکعبهٔ حقیقت رساناد و بلطفه و کرمه این صحیفه عجم و نامه مبهم اوسط شهر المحرم از بلدهٔ فاخره هرات حفظت بالنزاهت نسبت
تحریر یافت و السلام رقعهٔ اخری ای خط تو زآیینهٔ دل زنگ زدا ☆ من با تو بهم و ز تو بهم نیز جدا ☆ الجسم من
الجسم لبعید لکن الروح الی الروح قریب ابدا ☆ صحیفهٔ شریفه بلطفه لطیفه مبنی از التفات خاطر شریف بجانب
این ضعیف فی احسن وقت و اکرم ساعت بدین قلیل البضاعت رسید باز اسیر خبر طرفی از سراسیم رضا جوید در مقابل
هر لفظ نکته از لطائف دعاگو موقوف عرض رسانیده میشود ایزد تعالی همگنان را از هرچه نباید نگاهدارد و از
هرچه نشاید در پناه و السلام رقعهٔ اخری خصکم الله تعالی بالمواهب السنیه و المراتب العلیه دیرگاه بود که دیده
انتظار بر راه بود که از آنجا نسیم تفقد وزیدن گیرد و بارقه تودد درخشیدن الحمد لله که آن معنی منتظر صورت بست
و آن دولت شرف ظهور پیوست پایهٔ دولت تصور کوتاه است لیکن کنگرهٔ مقصد حقیقی بلند خوشا وقت آن دو تنند که
از آن رشته کوتاه کمند شان بدین کنگره بلند افتاده است الهی غم دوست در دست باد ☆ هر درد که روی نمود ست باد
باد ☆ بر یافته زمین بست نشین مرغ خویشتن رو در ره مقصود بلندست باد ☆ والسلام و الاکرام

رقعهٔ اخری حییت بصحیفة الولاء احبابی ❊ احیاه الله مثل ما احیانی ❊ خوشوقتی دیگر این
آسمانی ❊ از نوک قلم کند عنبر افشانی ❊ آثار خامهٔ مشکبار علی مرور الدهور والاعصار زیور صحیفهٔ لیل
ونهار باد والسلام رقعهٔ اخری ای سر تا سر وجود خویشتن آگاهی باد ❊ آگاهی آنچنانکه میخواهی باد ❊ فردا که
شوند صف صف ارباب صفا ❊ جایت صف صوفیان الهی باد ❊ والسلام بالاکرام رقعهٔ اخری ای
در عجبم از صبا که چون بیگه وگه ❊ گستاخ رود بکوی آن بی پا سر ❊ او میرود و سخن قفا میگویم ❊ گر با
گر با این که لیتنی گفت سعدی ❊ هر بار که بی غبار رعونت استکبار مکتوب شریف پر اسلوب لطیف متضمن التفات
خاطر خطیر بحال بندهٔ حقیر فرح بخش دل غمدیده و راحت رسان سینهٔ محنت رسیده میگردد هر ذره از ذرات
وجود در زبان حال میگشاید و این ترانه از مقام تضرع و ابتهال میسراید ❊ من کیستم که نامهٔ نفیسی بسوی من ❊
در طی نامه درج کنی آرزوی سخن ❊ این لطف بس است که گوش رضا نهی ❊ گاهی که قاصد تو کند گفت و گوی من ❊
وعلی هذا النمط گستاخی رسان نامه و خط مبنی از معنی نزاع و التیاع با دراک سعادت اتصال اجتماع منظنون
اجلال بحسن ادب تجاوز از داب ارادت ارباب طلب نماید لاجرم خرق حجاب عادت کرده در ورود قتلی
صدق و ارادت آورده میگوید ❊ جانان طلب وصل تو نتوان کردن ❊ زین پس غم تو [illegible]
خوردن ❊ جان را بخیال وصل تو پروردن ❊ شبها فراق را بروز آوردن ❊ چون سخن باینجا رسید خامه
خشک با بسناد و نامه بر خود بپیچید آری چه توان کرد آنچه مقصود است در عبارت نمی آید و آنچه در می آید
مقصود نشاید به آن به که بلب مهر خموشی بنهیم ❊ و ز در سر خامه و کاغذ برهیم ❊ دانیم که از دو کون مقصود
یکی است ❊ فارغ ز دو کون از آن مقصود بهیم ❊ مقصود این همه گفت و شنود آگاهیست ❊ مقصود هر کرا این دولت
ارزانی داشتند اگر هیچ ندارد همه دارد و هر کرا از آن محروم گذاشتند اگر چه همه دارد هیچ ندارد ❊ هوشمند آگاه آنست
که همه اوقات را در تحصیل کسب آگاهی مصروف دارد و همه انفاس را به تقریب تکمیل آن موقوف گرداند ❊
کدامی اگر از مقصود اصلی ❊ به نیل دولت شاهی نباشد ❊ چنان خود را در آگاهی کند گم ❊ که آگاهی شود
ز آگاهی نباشد ❊ حق سبحانه و تعالی آن مخدوم را بدولت آگاهی بخود برساند و از محنت آگاهی بخود برهاند
و از خود بر خود بیخود گرداند والسلام بالاکرام رقعهٔ اخری لمحمد جامی کتاب مجمع الفضائل ❊ من مرجع الا

بل مجمع الافاضل ❊ سه نظم بدیع و نثرش هر کس شنید و گفتا ❊ لله خیر ناظم لله در قائل ❊ شکر نامه نیز

کشر فنا ❊ این ضعیف ست چگونه گذارم و شرح لطائفی که در طی آن منطویست چسان عرض دارم

اگر پیچیده ست لفو ندل رسیده ست و اگر گشاده نزهتگاه چشم دیده و عنوانش بس عنوان عجوا

مضمونش متضمن آمال و امانی سوادش حاصل نور سواد مطلع صبح سرور فاتحه اش مبشره بفتوحات ابد

و خاتمه اش بشیر بختم سعادت سرمد عرضش از عرض نیاز عاشق بمعشوق دلنواز خوشتر و طولش از

طول زندگانی در عشرت کامرانی دلکش تر القصه بطولها اگر عمر دراز ❊ در یک سخن نور می دم شیب فراز ❊ تا کرده نو

این یکی منزل طی ❊ آخر بقرارگاه عجز آئیم باز ❊ چنین که لطائف این صحیفه و دقائق این لطیفه شریفه از قانون تقریر و تحریر

بیرونست همچنین شوق و نزاع تعطش و التیاع بدریافت آن منبع لطائف و چشمه دقائق بر همین قانون است

سه آن تشنه لب که هر آنش و لطف نیم قطره ❊ چون آرزو نباشد سرچشمه زلالش ❊ از ذره عکس خورشید آنرا که

گر میسر نبود عجب مشو خورشید بی زوالش ❊ لاجرم عنان بیان از اطناب بیان مصروفست و زمام

کلام بصوب اختصار و اقتصار بر بعضی ازان معطوف سه چو نبود عاکاری پدیدار ❊ تقاعد مصلحت باشد

ازان کار ❊ با آنکه این فقیر را سنین عمر از ستین گذشته ست و برحد و سبعین مشرف گشته متخیله را

قوت تخیل نمانده و نه متفکره را تحمل تامل رشته نظم بگسیخته و سبحه نثر از هم ریخته میدان قافیه تنگ شده ست

و ساز سجع از آهنگ افتاده طبع نفور نقش در کشاکش امو ناصبور نه با هیچکس کاری و نه بر هیچ کارم قرار

واینچه میکردم گذاشتنی ست و این هر چه میکردم دست بر داشتنی از انچه ازان ناگزیر نیست میگریزم

و در انچه ناگزیر می آویزم مقصود داخل سینه و در دل دیده و من نابینایی چون دیده بهر کو سرگردیده مطلوب

در کنار دل میان جان و من کناره میان سرگردان سه یار در جان و دلم در طلبش سرگردان ❊ سیر

مجنونست بهر وادی و لیلی در ره مجلال ذوالجلال که یکساعت از وجود مجازی خود رستن بمقصود حقیقی خود

پیوستن از حصول همه مرادات دنیوی شریف ترست از وصول همه سعادات آخروی تر سه ای مانده در رنج کد

بند هیچ بگسسته زیاده کرده پیوند هیچ ❊ یارست همه و انچه جز وی هیچ ست ❊ تا کی باشی ازینهمه خرسند

بهیچ ❊ ابو علی شقیقی بسیار در اثنا مجالس جنید گفتی ای همه را بهیچ بفروخته و هیچ را بهمه خریده از خواجه شبلی الی

کردند محققانه جوابی گفت گفتند شیخا با اینهمه تحقیق چرا سد باب افادت کرده گفت از آنکه اگر چندانکه غیر و

چشم خود بگرداند دل من بحضرت حق سبحانه وتعالی حاضر باشد از علوم اولین و آخرین بیشتر مرا از و

دیگر اکابر است لان تکون مع الله ساعة خیر لک مما طلعت علیه الشمس و اگر نه این خاک تودهٔ با نواع

آلایش آلوده را پیش تیره حضور با آنحضرت چه قدر تواند بود و مقصود از عرض این کلمات اظهار تأسفی

ست بر احوال خود والا حاجت تنبیه نیست عارف آگاه را مجموعه مسمی بنفحات الانس من حضرات القدس

از مقامات و حالات درویشان و معارف و مقالات ایشان جمع کرده شده بود تحفهٔ آن مجمع مکارم میگردد

امیدوار چنانست که مواظبت بر مطالعهٔ آن سخنان و تأمل شافی در آن خاصیت دولت صحبت ایشان دهد و

جمعیت تمام حاصل آید علی الدوام بالنبی و آله الصلوة والسلام رقعهٔ اخری نفحات الشکر یا انیس فوادی

هبت و طیبت روضة ارض بها وهما السری ذا اسیر فی اسر الهوی لا ادری غیرک مقصدی و مرادی

فقد کنت ادری قدر فی خیالک مرات طال الثوی فطوبی بها و رقادی اما بعد این گلدستهٔ ایست از

بهارستان احوال و مقامات ارباب ولایت چیده و نوباوه ایست از باغستان اذواق و مواجید اصحاب کشف

کرامت رسیده تحفهٔ صدر نشینان مجلس صحبت و اگر آنرا قبلهٔ اقبال مقبلان جمع اند رواست و اگر کعبهٔ آمال

صاحبدلان گویند هم این نزاست هر جا که کار فرو بسته در بند کشادی میشود یا سفر انجامی بندد و هر جا که سر رشته

گسسته پیوند مراد میخواهد رشتهٔ آمال آنجا می پیوندد امیدوار چنانست که چون ازین گلدسته بوی

بمشام جان و ازین نوباوه چاشنی بکام ذوق و وجدان ایشان رسد از بوی گل بجانب گلشن کشند رو

و از طعم میوه شتابند بباغ جوی بیت بینند باغ را اثر لطف باغبان ❊ با باغبان کنند ز گلزار باغ جوی

لا یزال بساط آن مجلس عز و جلال بنظرات لطف ایزد متعال محفوف باد و از آفت عین الکمال از جلوهٔ آن جاه و

جلال مصروف شعر آن بزم کرم که جام احسان آنجاست ❊ دستور روزگار آسان آنجاست ❊ جان را

بود خلاصه عمر سخن بگرس و رم خلاصهٔ جان آنجاست ❊ کتبه الفقیر فلان نور قلبه الله وسواه و کشف

بصره و بصیرته عما سواه والسلام والاکرام رقعهٔ اخری یا ریحة النسیم قولی حالی ❊ فی حضرت

من تعلم بما اقبالی ❊ چگونه کامی بجهان سر انجام بابی یا خاطر شکستگان مبارک خدا چون التفات نامه تشریف یافت

این دیاریم نگرد ∗ غیر از تو کسی پرسش بانمندگان ∗ هرچند پیداست حضرت خواجه مصیبتی است عام
متساوی النسبة لکافة الانام شک نیست که تفقد فقیر الی الله که بدروغ یار است دم اخلاص هر دم
و دعوی اختصاص میکرده اند از مقوله مکارم اخلاق و مراسم اشفاق خواهد بود و عجب حالی که تا آمدن
حال تعبیر هیچ آفریده در نمیمنی لب تفقد نجنبانید و قدم تودد نرنجانید حق سبحانه و تعالی در زیر دیار
ایشان را توفیق اقامت قواعد مروة و اشاعت عوائد فتوت یاد کرامت گردانادو بالسلام الاکرام رقعه
اخری ∗ ای شاه اگر بدانه شاد و خندان نگردد ∗ بیچاره گدا از دست غم جان نبرد ∗ ور زانکه طریق لطف
و احسان سپرد ∗ دشوار عالم همه آسان گذرد ∗ نوازشنامه که نگاشته خامه عنبرافشان سیران گلیشه
شده بود مسکن غیب لمعه جمع پریشان و مهیج شوق و شفقت ایشان گشت نعمتی یافتند که زبان
قلم از شکرگذاری قاصر بود و قلم زبان از سپاسداری آن عاجز می‌نمود لاجرم بحکم الدعا بظهر الغیب اسرع
الاجابة واقرب الی الاستجابة در گوش دل بزبان جان پیوسته وظائف دعاگویی و مراسم ثناجویی
بجا آورده بدرجا واثق هست که باجابت مقرون شود و دو سه ماه زیاده دولت و رافزون گردد واقعه
خواجه مصیبتی است عام متساوی النسبة بکافه انام امید هست که با بدا و ظلال جاه و جلال حضرت سلطنت شعار
خلافت پناهی تلافی یابد پیش اولاد عظام و احفاد کرام ایشان از مکارم اخلاق و لوازم اشفاق
دور نمی نماید و انا تصنیف مولانا فقیه الدین که از پیشگاه جنب مقدر گشته بود و الا بعرض رسانیده
بنابر آنکه مبادا شکایت گونه از مخدوم زاده زاد الله تعالی دولته و سعادته در خاطر ملازمان گردد
چون ثانیا معلوم شد که مدعی بر تشدید و تخفیف آن کلمه صدق را به تغییر و تحریف لباس پوشانیده خلاف واقع
بمسامع علیه رسانیده بحکم ضرورت عرضداشت کرده شد شاید که بمجلس همایون رسانیده باشند ∗
مویی که ز ضعف دمبدم می‌سپرد ∗ جان از نفس اجل ز تنگی نپذیرد ∗ باور نکند عقل که لنگان لنگان ∗ با این ره
سلیمان گیرد ∗ دولت دو جهانی و سعادت جاودانی مقدر میسر باد بالنبی و آله الامجاد رقعه اخری
نکهت یوسف رسید از کاغذین پیراهنی ∗ پیر محنت دیده را داد چشم روشنی ∗ نامه آمد کز زبان کام قلم اید بیت
شکر آن ناید به صد نفر درست چون منی ∗ بعد از عرض نیازمندی و شکستگی و شرح تعلق و دلبستگی

دارد که عذری از وی قبول نموده و جرمی عفو فرموده بنظر عنایت ملحوظ گردد و از حسن عنایت محظوظ
دولت مستدام باد و سعادت علی الدوام والسلام رقعهٔ اخری لازال قدرکم علیا و علو قدرکم
بین الاعالی جلیا سعدان بالکتبها التی بشارت خاطر زمسرور غافلان آزادت کردم حرفی کمال اخلاص
رقم باشد که بدین بهانه آیم یادت چنان استماع می افتد که خدمت ایشان از اجتناب تجاهم از مخالطه صحابت
عادات و رسوم و قیمت اقبال کلی بر مذاکرهٔ ارباب تعارف و علوم حاصل امید وارچنانست حق سبحانه و تعالی
این قاعدهٔ مستمر دارد و ایشان از این طریقه مستقر بلکه خاطر شریف ایشان از هر چه از ان گزیرست
مصروف دارد بانچه ناگزیرست مشغوف والسلام رقعهٔ اخری رساند از دوست قاصد نامهٔ سوی
وفاداران نامهٔ کاغذ پر هم از ملال افگاران چنان معلوم شد که به یمن دم و قدم این قاصد
مرضی الشیم مخادیم استدعا مقدم شریف کرده اند امید ست که عنقریب این دولت بحصول رسد
و این سعادت بوصول انجامد مقاصد بر وجه اکمل حاصل باد و مطالب بر طریق اجمل متواصل
والسلام رقعهٔ اخری هر چند که شوخ و تندخویت بینم میل دل عالمی بسویت بینم بر رخ
شریف مشابهت بینم بکشا سر لف را که رویت بینم امید وار چنانست که چهرهٔ مقصود که
پس پرده اسباب متواریست عنقریب بشوق مشهود گردد والسلام رقعهٔ اخری حلت بصمیم
قلبی والهموم هواء لیما الیک عظیم الدوم من یلقهم و کا جمعت انحلتی فی طی کتاب شوقی المختوم
بعد از رفع شکستگی و نیاز مسند مرفوع نواب کامیاب حضرت شهریار خداوند مدالله ظل عواطفه و عوارفه
علی المفارق المسلمین آنکه درینولا مجمع لطائف و مقبول طوائف فلان را حاجه بنزول و ارتحال ساحت
احرام حریم آن کعبهٔ جاه و جلال بسته بود و لاجرم فقیران مخلص خود را بوسیله و بجواطر شریفه ایشان
گذرانیدند بانواع تضرع و تخشع بوقف عرض رسانیدند ملتمس آنکه مشار الیه را بنظر التفات و اهتمام
ملحوظ دارند و از عوائد اکرام و احترام ملحوظ دارند و از عوائد اکرام و احترام محظوظ دولت دو جهانی
و سعادت جاودانی میسر باد والسلام والاکرام رقعهٔ اخری هر کس به سر عشق دمساز آید بر لعبتها
جمله سرافراز آید در آن رشته اش عباد بالله از دست شد آن به که بآن باز آید چون

خطه * کز خط او سر نهد پیش قلم * خدایا بآن ماه ناخوانده لوح * که از انگشت او لوح شد در قلم * خدایا بآل
باصحاب وی * که فخر الانام اند خیر الامم * که جاوید محفوظ محظوظ دار * جهان را باین فیض احمد محترم *
زیادش ده وش بهره ور کن چنان * که بینا ورد جز بیاد تو دم * امید است که بعین عنایا ملحوظ گردد وازن
حسن صنعا محظوظ والسلام والاکرام رقعهٔ آخر بدان اعزک الله بنور الله سبحانه بصائرنا بنور شهوده ونظر العموم
بیان وجوده فی مراتب فنائه وجوده که توحید را که از صفات بنده است سه مرتبه است اول توحید الو
که عبارت از اقرار کلمهٔ طیبه و اعتراف بمضمون آن که اثبات وجود اله بحق است ونفی اله باطل است عموم
اهل اسلام در این معنی برابر اند مرتبهٔ دوم توحید شهودی که بواسطه جذبه یا مداومت بر تکرار کلمهٔ طیبه نور وجود حق
سبحانه وتعالی بوحدت حقیقیه بر باطن سالک تجلی کند بحیثیتی که صورت کثرت وجود مختفی شود و جز وجود حق سبحانه
هیچ چیز در نظر بصیرت وی نماید و حینئذ حکم کند بانکه لا موجود الا الله چون از غلبهٔ آن تجلی فرود آید و صورت
کثرت در نظر وی نمودن گیرد و چون سیران ذاتی حق سبحانه وتعالی در موجودات اطلاع نیافته باشد آثار الوهیت را
وجود حق سبحانه وتعالی و تتمهٔ از آن اعتقاد کند و حکم وی بوحدت وجود بنابر اختفاء صورت کثرت در لون
وحدت بوده باشد چون اختفاء کواکب در ضوء نهار نه بر انتفاء آن فی نفس الامر و صاحب این مرتبه اثبات احاطه
حق سبحانه بموجودات در فعل و صفت میکند نه در ذات زیرا که فعل و تاثیر وی و همچنین بعض صفات
وی چون علم و ارادت و قدرت همه موجودات را شامل است هر چند در کتاب و سنت بحسب ظاهر
بر احاطه ذاتی دلالت میکند یا اول باحاطه فعلی و صفاتی میدارد و احاطه ذاتی را انکار میکند زیرا که احاطهٔ امر
موجود بموجود دیگر مغایر او یا از قبیل احاطه باجزاء تواند بود یا از قبیل احاطه ظرف بمظروف و این دو صورت
را نسبت بحق سبحانه مستحیل است والا یلزم التجزیة والانقسام تعالی عن ذلک علوا کبیرا مرتبهٔ سوم توحید
وجودی که عبارتست از شهود وحدت وجود حق سبحانه و سیران وی در مراتب جمیع مراتب موجودات بمعنی که وی
که در مراتب التعینات بنور و تنوعات ظهور خود ظاهر شده است و محیط بذات خود بهمه احاطة الموصوف بصفاته اللازمة
بلوازمه زیرا که التعینات در نظر شهود این موحد شئون و صفات و شان ذات یگانه است که ذات متلبسه بهذه الصفات در مرتبه علم حقائق
اشیاء است که آنرا باصطلاح این طائفه اعیان ثابته گویند و در مرتبهٔ عین اعیان موجودات این همه قائم است باحاطه

حق سبحانه موجود است فعلا وصفتا وذاتا واز این مقدمات معلوم شد که موحد در مرتبه دوم اگرچه از ارباب
کشف وشهود ست قائل نیست باحاطه ذاتی حق سبحانه زیرا که بر سریان ذاتی وی در
مراتب اطلاع نیافته هست وموحد در مرتبه سوم قائل هست آن بنا بر اطلاع بر سریان
مذکور وهو سبحانه وتعالی بحقائق الامور رباسم سبحانه من طلب الله من الباب عشق دوئی
برنتابد قبله گاه وی ذات معشوق ست پس صفات وافعال وآثار را گنجای نیست اگر
احیانا عاشق را بحکم طبع پاکی از انها پیوند افتد وباذات در صفت معشوقی انباز گرداند
غیرت معشوقی زبان بسیاست کشاده آوازه شرکت وی در گوش جهانیان اندازد
ع هرچند بود نگار من مهر آیین * در عادت وی دور بود شیوه کین * در عشق
شریک خود نخواهد کس را * لا یغفر ان یشرک به اینست این * به محمد رومی نوشته
شده طاب ایاک ای نسیم شمال * نحو وسر نحو قبلة الآمال * ع نفس از بوی صدق
مشکین کن * راه اخلاص رفتن آیین کن * از خراسان به بند بار شتاب * راه بر دار ملک
روم انداز * چون رسید زراه راه پرس * بارگاه جلال وجاه پرس * چهره بر خاک راه
دربان سای * باجازت زمین به بوس در آی * پیش شاه مجاهد غازی * بکشا لب بنکته پردازی
کای ترا ذروه علا مسند * ملک میراث تو ابا عن جد * اصل تو تا بآدم از شمرند * سر
مسند نشین وتاج ور بند * خاست زلیشان جهات و نخبت * بر بحر جمله
پیشت * کم کسی بر سریر جاه وجلال * چون تو کرد اکتساب فضل وکمال * مشکل حکمت
از کلام تو حل * منطق تو بیان هر مجمل * راه شاهیان ز تو واضح * از اشراق آن ز
تو لائح * طبع پاک ترا که وقاد ست * فهم حکمت طبعی افتاده است * بر دولت حکمت الهی تافت پس
رخ از ظلمت مناهی تافت * نکه تو زد سوی ریاضی رای * شد ریاضی ریاض خلد آرای
هست پشت شریعت نبوی * نبوی از مساعی تو قوی * بهد کفر معبد اصنام * شد
ز جهد تو قبة الاسلام * حسن تدبیر تو بجرب وقتال * کرده قلع قلاع کفر وضلال

مقبلی بر مراسم اشفاق ❊ معرضی از ذمائم اخلاق ❊ جمع در ذات تو بر نعم حسنه ❊ حکمت و عفت

شجاعت وجود ❊ بحر و کانی و بخشش مهوست ❊ بلکه بحر و زبجر و کان هم دست ❊ کان ز

دست تو شد به سنگ نهان ❊ و زکفت بحر کف بر دی زنان ❊ تا بود در چرخ را مکن ❊

تا بود نقطهٔ زمین ساکن ❊ روشنی آن بنور رای تو باد ❊ شرف این بخاک پای تو باد ❊ ای عنبر

نسیم نافه‌کشای ❊ چون بپرداز ز ثنا و دعای ❊ ورقی چند نظمهای غریب ❊ لائق فهم

هوشمند لبیب ❊ با تو همراه میکنم زنهار ❊ زان غریبان بزم شه یاد آر ❊ عرضه کن در حریم

مجلس او ❊ این محقر هدیه را بگو ❊ اُرْسِلَ الکُلُّ مِنْ خُلُوصِ وِدادٍ ❊ بسلیمان نصف

رجل جراد ❊ قائلا ذاک منتهی جهدی ❊ وَالهَدَایا بِقَدْرِ مَنْ یُهْدِی ❊ ثم او جز منها فیه الابرام

وَاختتم بالسلام والاکرام بملک التجار نوشته شد بعد رفع سلام و شوق کلام

در میان کمال شوق و غرام ❊ میکند عرضه با هزار و نیاز ❊ بنده جامی درین

جریده راز ❊ نکته چند از حقائق دین ❊ واز مواجید اهل کشف و یقین ❊ همه

مستنبط از حدیث و کتاب ❊ همه سنجیدهٔ اولوالالباب ❊ معرفت بخش اهل علم و عمل ❊

وحشت انگیز اهل زرق و حیل ❊ گرچه دوست زان نصاب هنوز ❊ که بتمیش شود خرد

فیروز ❊ کردم اندک نمونه ارسال ❊ سوی گنجور گنج فضل و کمال ❊ گر فتد نزد وی این نمونه پسند

برکشایم ز گنج خاطر بند ❊ ورنیفتد نشینم آسوده ❊ فارغ از گفتگوی بیهوده ❊ بلکه شویم صحیفهٔ

تقریر ❊ زانچه شد گفته از خوی تشویر ❊ تا بود در صحیفهٔ ایام ❊ باقی از اهل دین و دولت نام

باد بر فرق شان بخشش وجود ❊ سایهٔ خواجهٔ جهان محمود ❊ به بعضی از مخادیم

که کتاب مثنوی کرده بودند طیب الله و تقاضائی کرم ❊ کرده آب ر

نگار رشح قلم ❊ داده نظم مرا ز بزم امید ❊ شربت زندگانی جاوید ❊ تا سخن هر

دل است جا کرده ❊ هست پیر نهفته در پرده ❊ نه از و گوش بهره ور نه زبان ❊

نه از و نام دیده کس نه نشان ❊ چون ز دل بر لبش گذار فتاد ❊ گره بسته

یابیش پرباد ❊ گره آنچنان که یابی پُر ❊ بهر اہل خرد ز گوہر و دُر ❊ لیک جز حاضران
ازان گوہر ❊ می نه بندند گوش رازیور ❊ چون کند کاتب رقم پیوند ❊ بسلاسل
خط خود انرا بند ❊ ماند از وی پی خواص و عوام ❊ رقمی بر جریدهٔ ایام ❊ یابد آنجا بقدر
فہم نصیب ❊ غائب و حاضر و بعید و قریب ❊ ہر که خواند بخیریش آرد یاد ❊ کش خدا در
دو کون خیر دہاد ❊ سے بر سبزه پژمرده محجور ز آب ❊ ہر که رشحات لطف بیزد سحاب
ہر برگش اگر شود زبانی ہی شکر ❊ جز معترف العجز از و نیست صواب ❊ اِذ نَزَّلَنا
بِذرى ہذا المَسكن ❊ مُحِبّة زادَ علي حُبِّ الوَطَن ❊ منم واین حرم کعبه محل ❊ کین بود حج
همه عمرهٔ من ❊ بو که بر من بکشاید در فضل ❊ حسن افضال ابو الفضل حسن ❊ قد نزلنا بنشأ
والسرور ❊ وارتحلنا یوم الحزن ❊ وَرَدَتْ علي صَحيفَة مِن كَريمٍ ❊ ما زارني الا الطيف خياله
لكن شغف الفؤاد بحبّه ❊ اذ شاع بين الناس وصف جماله ❊ من ناحية الوصال هبّ نفحاتٌ
فارتاح فؤاد ما انتسم النفحات ❊ در وادی ہجر تشنه لب مردیم ❊ آمد ز سحاب لطف جانان رشحات
كِتابٌ اَتانا مِن سَماء العُلى ❊ الى مُستَهامٍ حَزينٍ كَئيبٍ ❊ فالقاه مستمعا للمُنى ❊ حصول
الحبيب و فقد الرقيب ❊ اتتني بعد ما طال اشتياقي ❊ صحيفة حكمة من ارض يونان ❊
خطابي ناشئ از محض تلطف ❊ کتابی منبعث از فرط احسان ❊ شمیم الفتش فائح
ز مضمون ❊ فروغ دلکش لائح ز عنوان ❊ سلام علي من شاقني لوصاله ❊ وان
لم اقرا الا الطيف خياله ❊ عشقت و ما ابصرته غير انني ❊ سمعت من الحالين وصف
جماله ❊ قطعه خوش حالم از مطالع اشعار آن که ہست ❊ نجم سعادت از افق فضل
طالعش ❊ آنانکه در زبانه منطق نشانه اند ❊ عاجز نشسته اند ز شرح مطالعش ❊
قطعه ز بس وصف حسن تو بشنیده ام ❊ بجان مہر روی تو ورزیده ام ❊❊
چنان در دل و سینه جا کرده ❊ که گوئی ترا سالہا دیده ام ❊ صبا تفقد
احوال دردمندان کرد ❊ دہان تنگدلان را چو غنچه خندان کرد ❊ بیاد وصل

تو صد ذوق داشتم در سر ❊ بیک سلام تو آن را هزار چندان کرد ❊ در زیر فلک
تنگ و سرانجامی نیست ❊ در روی زمین خجسته فرجامی نیست ❊ گامی نتوان رفت
که بر خسته دلی شمشیر جفا کشیده خود کامی نیست ❊ آنکه ز بحر خاطر شاه جهان پناه
نظمی که عقد لولو از آن شرمسار شد ❊ شعر لطیف کش بگهر وصف کرده اند ❊
از لطف طبع او گهر شاهوار شد ❊ بادا همیشه منتظم اسباب دولتش ❊ زینسان که
نظم ملک بدو پایدار شد ❊ خوشحالم از مطالع اشعار آنکه هست ❊ نجم سعادت از
افق فصل طالعش ❊ آنانکه در زمانه بمنطق نشانه اند ❊ عاجز نشسته اند بشرح مطالعش جانا که
بود نعیم یادبود یارش ❊ بر آتش فرقت جحیم آثارش ❊ زآب سحاب کلک گوهر بارش ❊ جز یاد
سوختگان جز این مباد اکارش ❊ سَقْيًا لِأَيَّامٍ مَضَتْ مَعَ رُفْقَةٍ ❊ كَانَتْ مَرَاحِلُنَا بِهِمْ أَوْطَانَا ❊
رَحَلُوا إِلَى أَوْطَانِهِمْ فَتَبَدَّلَتْ ❊ أَفْرَاحُنَا بِفِرَاقِهِمْ أَحْزَانَا ❊ ای یاد روزی که در منازل قرب
با تو همراه همسفر بودیم ❊ در مقالات وصل کام و زبان ❊ دست در دست یکدگر
بودیم ❊ قطعه این نامه چه نامه است که چون طرهٔ خوبان ❊ صد جلوهٔ خوبی ست بهر
پیچ و خم او ❊ وی رشحهٔ از قلم کیست که بادا ❊ صد جان گرانمایه فدای قلم او ❊ آمد نسیم
سانکه مشکبوی دوست ❊ زنجیری در دل دیوانه سوی دوست ❊ این نامهٔ نامی
نامه هر طرزی ست ❊ تحصیل نشاط و عیش را خوش سببی ست ❊ زینسان که بود مختصر و معنی
گوئی ز جوامع الکلم منتخبی ست ❊ چه پارهٔ آن وار د افتاده موری ❊ که پیغام سوی سلیمان
فرستاد ❊ همین بس که مهر لقائش بعالی ❊ بسلکی بر شده چرخ گردان فرستد ❊ می
چه آنم منزلت نبود که آیم ❊ میان مخلصان اندر شماره ❊ دعائی می نویسم بر حواشی ❊ بلا
میفرستم از کناره ❊ شاهی که ز صولتش عدو دیده شکست ❊ با رفعت اوج همر آمده
ست ❊ در دی که ز دوستان فلک وا دهد ست ❊ المنة لله که بصحبت پیوست ❊
ای رفتی تو و من مقیم کویت باشم ❊ در یاد صبا و زنده ببویت باشم ❊ شب خفته بد

آرزومند باشم ❊ چون روز شنود محبت وجهت باشم ❊ سه رفتی که چو آفتاب یکتا باشی ❊ وز پرتو لطف عالم آرا باشم ❊ ناشاد مگردهی که تو زایشان ببری ❊ آباد دیاری که تو آنجا باشی ❊ آن روز که رای سفرت روی نمود ❊ از آتش آن بر دل من داغی بود ❊ گفتند چو قصد سفر سفرت ❊ داغی دگرم بر سر آن داغی فزود ❊ سه کردم روانه سوی تو این فکر بکر را ❊ از کسوت جمال و لباس کمال عوری ❊ یا از حسب حال من فسانه که مانند زاغ اعرابی وظیفه وآن مشک آب شور ❊ آن قبلهٔ جان که نامهٔ اقبالش ❊ آورده بمن قاصد فرخ فالش ❊ فرسوده تنم قوت رفتار نداشت ❊ کردم دل و جان روان باستقبالش ❊ شوق چون غالب شود گیرم ز مردم گوشهٔ ❊ خامه از مژگان دوات از دیده پر خون کنم ❊ حسب حال خود نگارم بر بیاض روی زرد ❊ تا بدینصورت غم هجران ز دل بیرون کنم ❊ سه خوش آنکه ره وصال می پیمودم ❊ وز دولت دیدار تو می آسودم ❊ نامه بتو از فرستم و می گویم ❊ ای کاش بجای نامه من می بودم ❊ سه توفیق ازل بدرقهٔ راه تو باد ❊ اقبال ابد ناصر جاه تو باد ❊ هر فتحی که نصیب نیکخواهان تو شد ❊ مغلوب شدن روزی بدخواه تو باد ❊

تمت

۷۴

۷۵ دادن زر بسبب خوش ...

خاتمة الطبع

فصاحت عبارات فصیح همین حمد مبدعی ست که بدائع و ودائع ایجاد نقطهٔ از قلم قدرت اوست
و بلاغت فقرات بلیغ به فیض ثنای صانعی ست که صناعت تکوین رقمی ز نگارخانهٔ ندرت
او لسان لسن خامه در بیان شمهٔ از اوصاف لال و زبان طلیق نامه را مجال اظهار حرفی از کمالاتش
محال و لعنت قدسی ساس سزاوار آنخلاصهٔ کونین ست که پرتوی از انوار جمالش شمس و قمر تافته
و با هیچ لوای رسالتش خود را از فلک الافلاک بلندتر ساخته فصیحان جهان کلام معجز نظامش را حلقه
بگوش و بلیغان زبان بازا بیان سحر ترجمانش خموش صلوات زاکیات نثار بارگاهش و آل و اصحاب
والا پایگاهش باد اما بعد مشتاقان عبارات نگین و مشوقان منشآت دلنشین اصلاحی که درین
احیان فخر توامان رسالهٔ دلپذیر مقالهٔ بی نظیر که هر فقره از ان بهار دانش ست و هر کلمه عیار بینش چکیدهٔ
کلک معجزه نگار و نتیجهٔ طبع گوهربار ابلغ بلغای فرس و حجاز اسپ سخن انشا را یکه تاز معظم عظامی مولانا
عبد الرحمن جامی اعلی الله درجته فی اعلی علیین ننگ نام خادم علمای کرام میر اسد الله
غفر الله سیاته علی احسن الاسلوب و بهباله المطلوب حسب الامر مخزن نقود قدردانی معدن
جواهر فیض رسانی برگزیدهٔ درگاه ذو الفضل و الامتنان محمد عبد الستار خان سلمه الله المنان
بجد و جهد بسیار پرده از روی عرائس مطالب بر گرفته و شواهد الفاظ را بزیور تصحیح
در گرفته بالجمله بطرز مرغوب و روش محبوب در شهر شوال المکرم
سنه ۱۲۸۶ یکهزار و دو صد و هشتاد و شش هجری نبوی
الطبع در رسیده و مطبوع طبائع خاص و عام گردیده الحمد لله که
بادهٔ مراد صورت بست و نقش ما بکرسی نشست
اما تبدل و تغیر حروف سبل لوازم صناعت چهاپه انگارند
مصحح و مهتمم را معذور داشته بدعای خیر یاد آرند فقط